

AUSTRIA 20 SCH. DENMARK 10 KRONE. GERMANY 1 DM. ITALY 1200L. SWEDEN 8 KR. TURKEY 150L. U.S.A. \$1.50  
CANADA \$1.5. FRANCE 8 FF. HOLLAND 3 GLD. SPAIN 1000 PTS. SWISS 2 SF. SWISS 2 SF. U.K. 60p.



- مرشد -  
- علیک سلام، بچه مرشد -  
- خیلی خوب، یادم رفت که سلام کنم سلام -  
- سلام به روی ماهت، چه عجب شد که سراغ ما اومدی؟  
- اوهدم بیستم در آستانه هشتمین سال لیام بهمن، نظرت در باره آینده رژیم چیه؟  
- بچه مرشد، من که دیگه از رو رفتن سگی پیش بیسن کردم. یادت میاد که به وقتی خروشچف راجع به آینده رژیم شاه گفت "وهم اقتصادی این رژیم اینقدر خرابه که تا آخر امسال، مثل یک میوه رسیده، خودش از درخت می افتد". البته او این حرف در حکومت امینی، یعنی اوایل دهه چهل، زد. بعد، آخر سال گذشت، پیش گفتن این که هنوز سرچاهه؟ "گفت من هم از همپس تعب می کنم، چون بر اساس معیار های اقتصادی، باید تا حالا سقوط کرده باشه." البته رژیم شاه، با اینکه امپریالیستاکفتش کردن، تا دندون مسلح شد و ساواک درنده پید اگرد، بالاخره مرحوم شد و رفت بی کارش. اما رژیم خمینی، مدتی که مرحوم شده و انگشت در سالای منبر موند، خان ابر ساهر معیاری شده حساب کنی، این رژیم سرنگون شده و خودش خیرداره -  
- ولی مرشد، همین امپریالیست ها دارن جنازه رژیم جمهوری اداری را هم سرپا نگه میدارن. فرضی من از این سوال ایسته که: این جنازه چه وقت می افته؟  
- بچه مرشد، این جنازه به خودی خود، هیچ وقت نمی افته. برعکس گفته خروشچف، میوه رسیده همیشه از درخت نمی افته تودست یا تودهن آدم، گاهی وقتا هم هسون بالا او قد می مونه که می خشکه -  
- ماله جور قند انازه خوشمزه تر میشه -  
- آره بچه مرشد، اگه گرم تر نه و اگه آدم اونقدر میریسه که میوه رودرخت باشه و هیچ همی واسه چیدنش نگه -  
- مرشد، اما که تو ایرون نیستیم که میوه رو از درخت بچینیم. پس چیکار باید کنیم؟



"منتظری، جانشین آینده خمینی، از خشم و نفرت مردم هراس دارد."

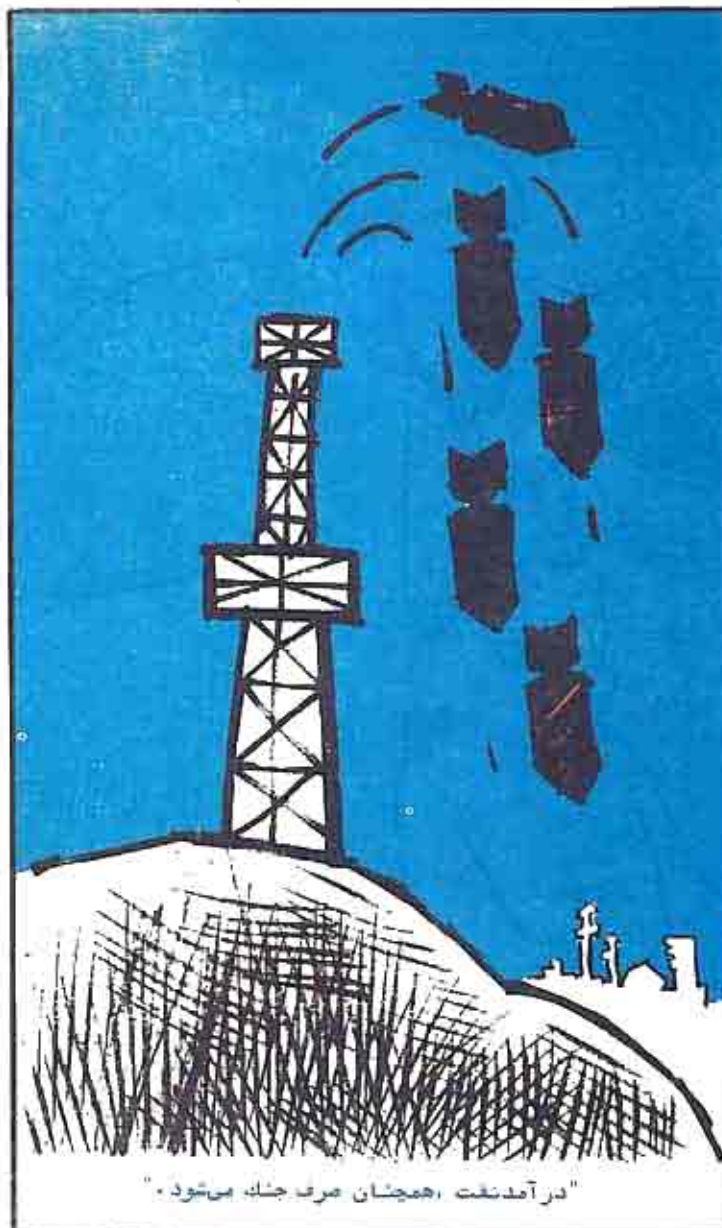
"نماینده شوروی و نمایندگان سایر کشورهای سوسیالیستی، با سه قطعنامه مجمع عمومی در محکوم کردن شکنجه و کشتار در جمهوری اسلامی رای مخالف دادند و با عدم شرکت در جلسه، رایشان مخالف به حساب آمد."

## جانشین لنین

ای جناب "رفیق گورباچف" تف به این روزگار بی مقدار تف به این روزگار بیست و دنی تف به این روزگار نامردی غرض من بود زلفظ "عمل" رای تو در حمایت از اعدام رای تو در حمایت علمی رای تو در حمایت بودار نه فقط رای تو، که در پی تو هرچه "شرق اروپا" کشور داشت ای عجب ادر جهان سوسیالیست نکند کس شکنجه را محکوم نیست کس در تمام "ارادگاه" که حمایت نکرده از اینها که نگفته مجیز دیکتاتور که برای لشوش کف نکرده گشته دسبابه کام مرتجعین تا پرولتاریا تور ادرار، بورژوازی به پیش توهین است بوداگور برای حرب تومیل قطعنامه جوگوید از کشتار ای شده این زمانه از لجم! ای تو افعال کرده جای لنین کی لنین بود یارچب کثرها کی لنین پشت کرد بر مردم؟ کی لنین ساخته یس یرده؟ حیف از آن انقلاب تور انگیز که چنین با خصمیان سازی ظاهر آ خلق های ما وشماه ا وارث انقلاب پارس و روس

تف به این روزگار با د، تف کآدمی می شود از آن نوقدار که روا شد شکنجه بدنی ویژه با این عمل که تو کردی رای تو نوی سازمان ملل در رژیم شیوخ خوبی آشام زانهمه ظلم و جور شیخ دنی زانهمه شیخ و زاهد و دار "رفقا" آمدند با "چی تو پشت رای تو، رای خویش گذاشت هیچکس دشمن خمینی نیست شه ددست رد به سینت بوم که نلاسیده با خمینی و شاه از پی گاز و نفت و بنزین ها که برد بهره ای از این آخرور جلو بارگاش صف نکرده تا تو بنشته ای به جای لنین چه نیازی به بورژوازی؟ که توئی تلغم، او کلم بیج است! که حمایت کند ز مذهب جهل کنش آن راز بیخ وین اشکار رهبر سرزمین شوراها کی لنین بود یا مذهب بدین؟ کولت بر فرق خلقی، چکش ها؟ کی لنین گشت در سیاست کم؟ وینهمه کار ناروا کرده؟ که توئی وارثش در انورعیز تا کنی با حیات ما بازی بر سر هردورفته است کلاه شد خمینی و گورباچف، افسوس! بزمجه"

۲۲ بهمن  
سالروز قیام شکوهمند مردم ایران  
خجسته یاد



"درآمد نفت، همچنان صری جگه می شود."

## بهای مشروط

مردی به پوسر فروشی رفت و پرسید -  
- پوسر امام چنده؟  
- فروخته گفتم، ۲۰۰ تومانی.  
- مرد گفت - خیلی گرونه، و بعد از چاه زینت های زیاد، به ۵۰ تومن رسید و از هم من گفت گران است در همی موقع، بسک غیر از منی آمد و پرسید که پوسر من چه مطلوب چند است -  
- فروخته گفتم، ۵۰۰ تومن.  
- مرد از منی ۲۰۰ تومن به او داد گفت -  
- ماله دانه شده، باقیات هام انعام.  
- و منی که از منی پوسر را گرفت رو رفت، فروخته شده به خریدار پوسر امام گفت -  
- پس، اینجوری خریده منی، نه آنکه من به اسفند چونه بر من!  
- خریدار جواب داد -  
- تو ای پوسر، یاد تو سه طلبت بگت تا من به خر تو هر از تو من ازت بخرم،

### نامه سرگذشته الاغ بندری

در مورد مکتبی بودن بنده، اگر منظورتان این است که مرادعداد حضراتی چون نمایندگان مکتبی مجلس، اسلامی، یاوزرای مکتبی و جانورانی از این قبیل ۵-۶ را در دهید، جد "متأسف و بلکه معترض هستم، زیرا اتمام کرامات و محبتات مرابه این ترتیب به یادقناداده اید و اگر چندین سال زحمت مرا ضایع نموده اید، آیا راستی راستی عرعر اینچنانچه به اندازه تکبیر شیخ عبدالحمین مکروه است؟ آیا قصد شما از این بیت، هجو در لباس مدح بوده است؟ جل الخالق! امیدوارم که برداشت من اشتباه بوده باشد.

موضوع دیگر، ادعای رضاخانی به زعامت خران است، البته جای تشکر است که شما ادعای ایشان را رد کرده اید. اما آن مرحوم، با همه خیریت، باز هم میدانست که خری است عادی و هیچ چیز فوق العاده ای که او را از سایر خران ممتاز کند در وجودش یافته نمی شد. آن قلاده مرصعی هم که طویل د اران انگلیسی به گردنش انداختند، در ماهیت او تغییری نداد و همان خرگری که بود، باقی ماند. به قول شاعر:

به سوگند گفتن که خربندری است چه حاصل که "خر بنده" دانده که چیست شهدی آذر، خشی

در رود سایر قضایا، باید از ابراز محبتشان تشکر کنیم و یادآور شوم که اینجاد را علی بن ابی طالب در غرقه بسیار زیباترین در میان خوریان و غلمانان مشغول عروبتیز هستم، هر طرف که نگاه میکنی، ما شاله، جماعت خران از هر گروه و دسته و مکتبی موج می زنند. اشواغ خران، از دیزه و بندری و شهری و روستایی، تا چشم کاری کنند در صحن بهشت عنبر سرت مشغول جولان هستند. والحمد لله، والحمد لله، خشی از یک آدم هم خیری نیست و از این بابت خیال باریشمالی که ملازحت است.

سردبیر محترم آهنگر! در شماره گذشته آن گرامی نامه مرثیه ای از حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای شیخ نعلتو که ما حب قلبی من، در مورد مرگ نا بهنگام اینجانب کربلائی الاغ بندریه چاپ رسیده بود. ضمن تشکر از برای زتاسف و تألمی که در باره این مرحوم برای زداشته اند، چون متأسفانه در مرتبه مزبور نگاتی بود که ممکن است برای عده ای شبهه ایجاد نماید (هر چند در مورد حضرت شیخ نعلتو که کوچکترین سوء ظنی ندارم)، خواهش مندم لطف بفرمائید و بر طبق قانون مطبوعات این نامه سرگذشته را در همان صفحه ای که مرثیه حضرت شیخ چاپ شده است امر به درج فرمائید و بدین ترتیب روح این مرحوم را تا دیوار زمانندگان راقرین امتنان فرمائید. انشا الله التعالی.

### حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای شیخ نعلتو که دام بقائت

ضمن تشکر قلبی فراوان از ابراز تألمی که در مرگ اینجانب بوسیله سرودن قطعه شعر "خسر مکتبی" مبذول داشته اید و اقرار به اینکه تصادف تمام مدت حیات این فقیر، صاحب خوب و مناسبی برای من بوده اید، متأسفانه در شعرشان نگاتی وجود دارد که برای بنده قدری ثقیل است. اول اینکه مراد در خیریت بدون رقیب قلمداد کرده اید و فرموده اید که این حقیر سزاوار امامت بر خران جهان است. بدیهی است که نا "امامت" در غرقه حیات هستند، بنده که سهل است، حتی هر وان حصار هم نمی تواند ادعای امامت خران را بشماید. از طرف دیگر، با نشان این شعر، برای جسد بنده نیز درد سرا ایجاد کرده اید زیرا ممکن است بابه جوش آمدن دیک حسادت امام امت، دستور صادر شود که جسد مرا گور به گور کنند.

راستی پرسش بر حضرت علامه ملا باقر، مجلسی (۱) را در غرقه چهارم بهشت ترتیب داده بود که طی آن جناب شیخ فضل الله نوری و آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی در باره که بسیار جالب بود و هر دو توافق فرمودند که منظورشان از این عبارات فقط "کشک" بوده است. مجلس داشت باخبر و خوشی تمام می شد که یکباره آیت الله کاشانی از زبانشان پرید و به شیخ فضل الله فرمودند "بیسوات"، شیخ که نمدانست آیت الله قصد شوخی داشته، عصیان شد و باعما به او حمله کرد و مجلس قدری خرتو خرتو شد ولی بحمد الله با وساطت جبرئیل و میگائیل اوضاع را ست و ریست شد. وقتی که حضرت ختمی (ص) دست در دست عایشه برای حمایت از فرزند زاده خود (آیت الله کاشانی) وارد شدند، خوشختانه صلح و جفا برقرار شده بود و حضرت به چشم غره ای ثوی صورت شیخ فضل الله اکتفا فرمود و لای شجرات طیبه بهشت، همراه با عایشه علیها السلام غائب شدند. والسلام و علیکم ورحمة الله وبرکاته، باقی بقایت - جانم قدایت الاحقر کر بلائی الاغ بندری

۱- توجه فرمائید که بین "ملا باقر" و "سجسی"، یک ویرگول (،) وجود دارد. "مجلسی" در اینجا، "یا" وحدت است نه نسبت؛ ولی به طور ابهام، ملا باقر مجلسی، علامه، اراجیف نویسان شیعه را نیز به یاد می آورد.

### کمهک مالی به آهنگر

لندن: ق. ر. (برای ما شین تحریر) ۱۰ پوند استکلیم: احمد و نسرین ۴۰۰ کرون سوئد: مهرداد ۱۸۰ کرون (هر دو برای خرید ما شین تحریر) دالاس: ز. و. هوادار سحفا ۲۰ دلار آمریکا: "آهنگر-رجوی، رجوی - آهنگر" ۱۰ دلار (جمع کمکهای شما برای خرید ما شین تحریر به ۶۲۰ پوند رسیده است و



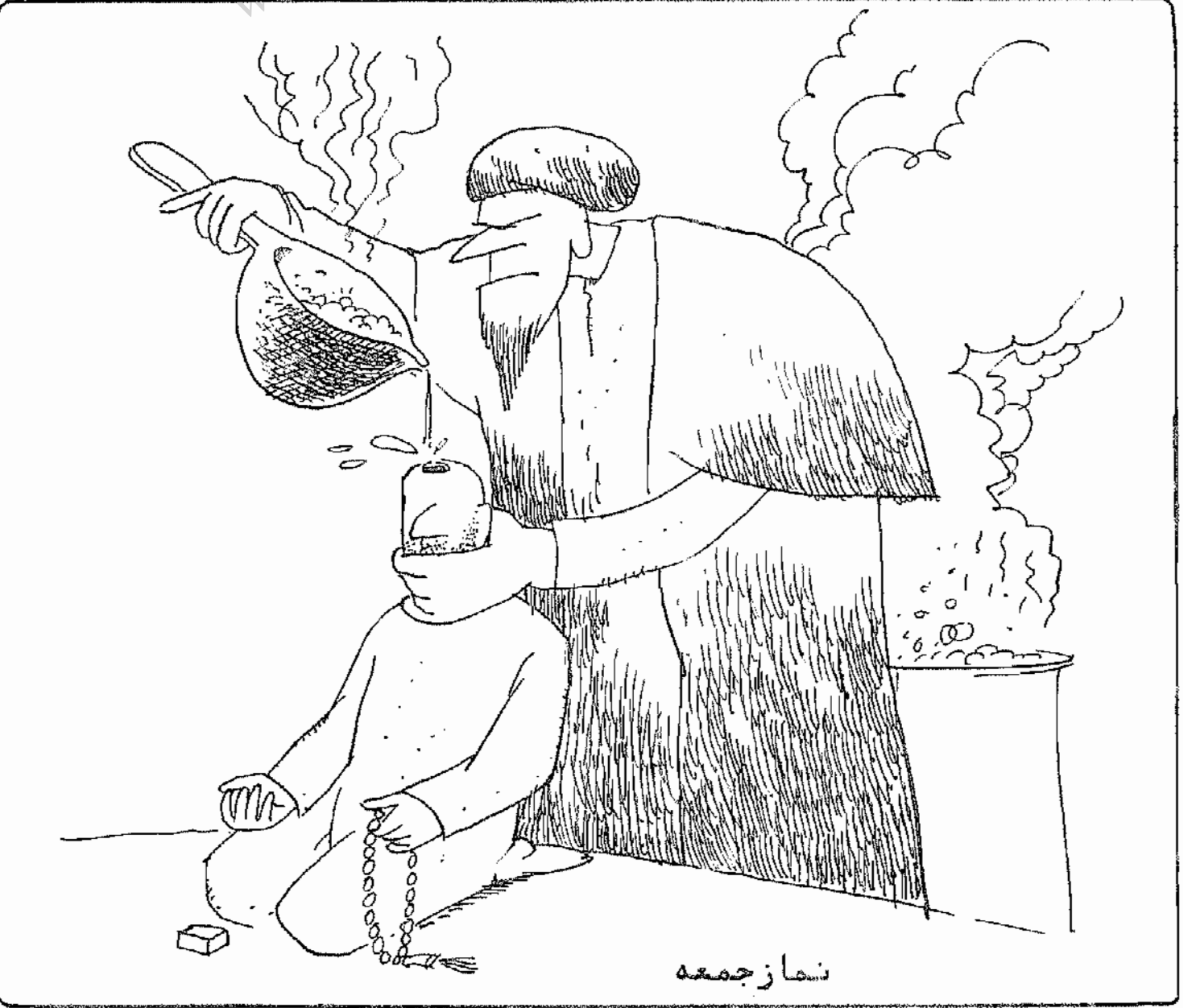
### غزلیات خینی

هر کس شهید در طمع حور می شود لکن همیشه آخرسر برور می شود غلمان و حور سه من و گریبه نر شود هر کس نگاه چپ بکنند، برور می شود هر کس به ساز من خوش رقمید، با خودم در روز حشر، لکن، محش برور می شود آن خدمتی که کرد به من حزب توده نیز باور لکن که از نظر برور می شود گیرم که عالمی همه باشند "پایه مال" کی نوگری نظیر کیان برور می شود هر وقت ترک لب، خوش خدمتی کنی من امر می کنم، او امر برور می شود اسلام نعمتی است که لکن مع الاسف در کله عموم مع الازور می شود خالی کند هزینه جنگی خزانه را از بس که خسر چینه و مرکور می شود "آن مذهبی که جنگ در آن نیست ناقص است" تبلیغ دین و مذهب با ازور می شود ما خود بخود که حزب الهی نمی شویم این حافظ به صرف نشاد برور می شود دان که هفتسگجانی از چه شد شهیر؟ چون کوسه مسلمان مشهور می شود افعی شود، اگر که مسلمان شود مگس پروانه مسلمان، زنبور می شود هر سطر حرف مفت نویسد کسی، به سر ساطور میزنشندش و مسطور می شود هر فعله ای که اجرت خود خواست، اجرا و بسا آجری به مغزش، ماجور می شود هر کارگر که پائین افتد ز دار بست از تو به دار بسته و در گور می شود هر مفسدی که حرف حسابی زند، سریع یک تیسر در حسابش منظور می شود لکن خندا کرده اگر من سقط ششوم آن روز موقع نی و سنت برور می شود قسره ای مانده در کمر خلق، ریخته شده با بانگ شاره و تشبیک و تنبیر می شود اسلام ما و لکن یک "زرت" بیش نیست وقتی که موقعش شد، قمصوره می شود

راوی: حنظله یادگلوئی  
هوازه "قمصور" را با "غ" هم می توان نوشت و با "س" هم می توان خواند. و هیچ فرقی هم نمی کند. به حال اسلام!

### بگو مگو

- چرا بعضی از آخوندها عمامه سفید دارند و بعضی هاسیاه؟
- همه شان از اول عمامه سفید داشته اند، بعضی هایشان عمامه را آنقدر شسته اند تا از چرک سیاه شده.
- \*\*\*\*
- شوده ایها این روزها چکار می کنند؟
- هنوز هم "مردم" را می فروشند، منتها آنوقت به داخلها، و حالا به خارجها.
- \*\*\*\*
- آخرین نطق اماموشیدید؟
- ساخ چون! پس آخرین نطقش را هم کرد؟
- \*\*\*\*
- اختلاف توده ایها و حزب الهی هاسرچی بود؟
- سر اسم "اسلام آباد" (شاه آباد سابق) او نام میگفتن "اسلام آباد شرق" شاه، اینا میگفتن "اسلام آباد غرب".
- "سوئد: خسرو"
- رباعیات حکیم هوشنگ مشنک
- جاه
- افسوس ز ره به تیر راه افتادیم و انگه به کف دیوسیه افتادیم رفتیم که راه چاره ای اندیشیم از چاله در آمده، به چاه افتادیم.
- بهشت
- تاسایه این امام پیدا شده است جمهوری اسلامی برپا شده است سرشاسر آن جهنم طاغوتی یکپارچه چون بهشت زهر شده است.
- نزول
- طاغوت چورفت و به درک واصل شد، گفتیم: "مراد دل ما حاصل شد." اما، خردجال چورفت از سرما دجال خری بجای او نازل شد.



نماز جمعه



گریه نره به ملاقات گریباچف رفته بود. قبل از شروع مذاکرات، سردگوش گریباچف گذاشت و گفت: منتظری؟ پس، اسم واقعی من؟

میگویند در ایام جوانی که گریه نره ازدواج کرده بود، شب عروسی، در حجله، در گوشه ای نشسته بود، عروس، پس از مدتی انتظار، بالاخره صدايش در آمد و گفت: حسینعلی خان، نمیاين تو رختخواب؟

گریه نره جواب داد: نه غیر آن که ننه مگفتی که امشب سبترین شبی زندگی منس! میخوام تا صبح بیدار بيشنم کيف کونم.

گریه نره، مدتها از هر چه سنگ است می ترسید، روزی علت را از او پرسیدند و او گفت: اینک و آنک و آنک که، بیا خاطر اینکه من گریه نره م.

به او حالي کردند که به علت شيا هتش با کارتون گریه نره، او را گریه نره نامیده اند، و گریه نره آدم است و نمایدا رنگ بترسد، گریه نره گفت: خرکه نیستم، اینا من خب می فهمم که آدم آگریه نیستم، اما می ترسم که نفهمیده باشم.

گریه نره یک روز در حوض افتاد و خفه شد. پس از مراسم ختم، یکی از آشنايان از عیالش پرسید: هیچ از خودش بولی هم به جا گذاشت؟

عیال گریه نره گفت: آره، سه چل ملیون، ععیبه! و نوقت نه خوندن بلد بودونه نوشتن، زن گریه نره اما فنه کرد: نه هم شنا کردن.

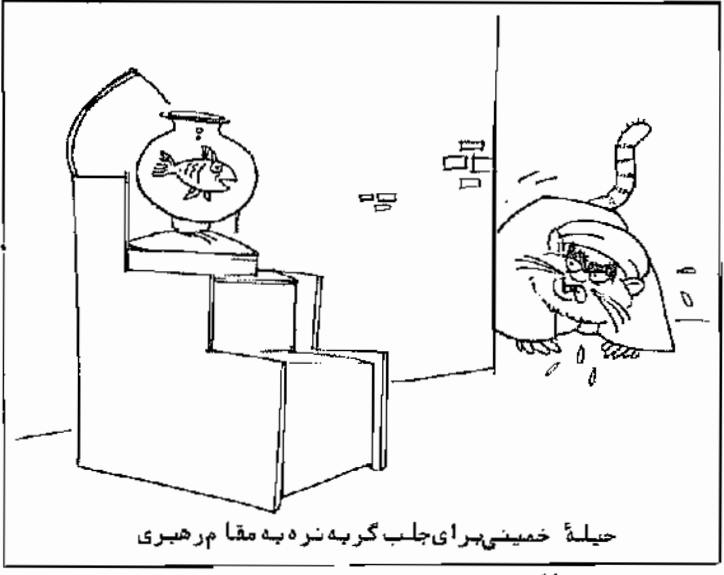
به گریه نره خیر دادند که دردی دو بیست ملیون تومان از بانك مرکزی دزدیده است. گفت: تحقیق سوکوتین کسه معلوم بشد بر اچی چی همچین کاری کرد!

گریه نره و ملکوتی، در رقم، از کنار حرم رد می شدند. گریه نره گفت: حج آقا، تیگاکون، به کفتری مرده. ملکوتی گفت: کو جاس؟ کو جاس؟ و آسمان را نگاه کرد!

یک عده دونه داشتند با هم مسابقه میدادند. گریه نره از احمد آقا پرسید: اینا چر می دووند؟ احمد آقا گفت: حاج آقا، اینا می دوون و یکیشون که زودش ریه آخر خط میرسه جایزه میگیره. گریه نره گفت: آگه یکیشون اول میشد جایزه میگیرد، خب همون یکی بدوود!

فرستنده از کردستان "به پیشمرکه"

یک نامه از انگلیس برای گریه نره رسیده بود ولی ایشان از گرفتن آن خودداری می کردند و معتقد بودند مال اون نیست. پس از اینکه مدتی اصرار کردند، بالاخره روی پاکت را نشان انهدادوگفت: بیبینید، روش نویشتس! ان من چس نیس! مالی من نیس! بیس پدش به دفتری امام.



### توضیح المسائل انقلاب

از وقتی که ازدواج بعضی ها حکم انقلاب و بلکه فرانش از انقلاب را پیدا کرده است، بچه مرشدپایش را در یک گپوه کرده و معتقد است که برای جاودانی شدن این اقدام جسورانه و فراتر از حماسه، باید و از ره ریک و جنسی "ازدواج" را از زبان شیرین فارسی حذف کرد و به جای آن در همه جا و از انقلاب "بسی" "انقلاب" را به کار برد. بچه مرشد برای شروع، این تغییر لازم را در چند مسئله از توضیح المسائل امام خمینی در باب ازدواج وارد کرده است:

حکم انقلاب و بلکه فرانش از انقلاب را پیدا کرده است، بچه مرشدپایش را در یک گپوه کرده و معتقد است که برای جاودانی شدن این اقدام جسورانه و فراتر از حماسه، باید و از ره ریک و جنسی "ازدواج" را از زبان شیرین فارسی حذف کرد و به جای آن در همه جا و از انقلاب "بسی" "انقلاب" را به کار برد. بچه مرشد برای شروع، این تغییر لازم را در چند مسئله از توضیح المسائل امام خمینی در باب ازدواج وارد کرده است:

بواسطه عقد انقلاب، زن به مرد حلال می شود و آن بر دو قسم است: دائم و غیر دائم. انقلاب دائم آن است که مدت انقلاب در آن معین نشود و زن که با او به این قسم انقلاب می کنند اتمه گویند.

انقلاب غیر دائم آنست که مدت انقلاب در آن معین شود، مثلاً با زنی به مدت یک ساعت یا یک روز یا یک ماه یا یک سال یا بیشتر. انقلاب نمایند، و زنی که با او به این قسم انقلاب کنند متمعه و میبایست میمانند.

انقلاب با زنهاش که مثل مادر و خواهر و مادری با انسان محرم هستند حرام است. اگر با زنی که با او انقلاب کرده نزدیک هم نکرده باشد، تا وقتی که آن زن در انقلاب اوست نمی تواند با دختر او انقلاب کند.

انسان نمی تواند بدون اجازه زن خود یا خواهرزاده و برادرزاده او انقلاب کند. اگر انسان پیش از آنکه با دختر عمه یا مادری خاله خود انقلاب کند، با مادری آن کودک تا کند، دیگر نمی تواند با آن انقلاب کند.

اگر با دختر عمه یا مادری خاله خود انقلاب نماید و پیش از آنکه با آنان قیام کند، با مادرشان کودک تا نماید، انقلاب آنان اشکال ندارد. اگر با زنی که در عده دیگری است انقلاب کند، چنانکه مرد و زن با یکی از آنان بداند که عده زن تمام نشده و بداند که انقلاب کردن با زن در عده حرام است آن زن بر او حرام می شود.

اگر انسان بداند زنی شوهر دارد و با او انقلاب کند، باید از او جدا شود و بعداً هم نمی تواند با او انقلاب کند. اگر با مادری یا خواهری یا مادری که کسی انقلاب نماید بعد از انقلاب با آن کسی فدا انقلاب کند، آنها بر او حرام نمی شوند.

### اما مزاده مسعود

بچه مرشد عزیز! به جان تو دیگر دارم به برادر مسعود اعتقاد پیدا می کنم. سالها بود که از کمردرد رنج می بردم. از آن دردهایی که شب جمعه شدیدتر می شود و اما من را می برید، خلاصه هر چه در او درمان کردم، موثر واقع نشد. تا اینکه خبر "تجدید انقلاب" برادر مسعود منتشر شد و ناخیرش بر کمر درد من، مثل شایر آب بود بر آتش و در در ادریک طرفه العین بر طرف کرد. از آن روز به بعد، ناخائیم درد می گیرد، می روم یکی از شماره های یکسال اخیر مجاهد را می دارم و یکی از مطالب مربوط به "انقلاب ایدئولوژیک" را می خوانم و فوراً دردم خوب می شود. (البته، بیین خودمان بماند، اسم این نوع درمان را گذاشته ام "دفع فاسدیه افسد" چون با خواندن مجاهد، به پیاد مبارزات مجاهدینی مثل حنیف نژاد و رضائی ها و... می افتم، و آخر عاقبت مبارزات آنها چنان ناراحت می کنده از شدت خشم، همه دردهایم فراموش می شود.)

در پاسخ عده ای از "مرشعین" چپ نمای حول محور خمینی "که با خواندن گزارش پزشکی مندرج در مجاهد ۲۷۲ و خوب شدن کلیه مرفهای اسلام، تحت تاثیر "انقلاب درونی مسعود و مریم"، شروع به تخطئه انقلاب ایدئولوژیک کرده اند، باید فقط یک شاهد بیاورم تا بلکه "خفه خون" بگیرند:

مگر نه اینکه حضرت محمد با اشاره انگشتان ماه را به دو نیم (شق القمر) کردند؟ مگر نه اینکه خدای اسلام با انداختن یک مشت سنگریزه (در سال قبل) فیلهای به آن گندگی را از پادار آورد؟ مگر نه اینکه حضرت (قب: یعنی قریبانشان بروم) سوار فرشته (براق) شدند و در یک چشم بزم زدند به آسمان هفتم رسیدند؟ و بالاخره، مگر حضرت (قب) وقتی توی آفتاب راه می رفتند، همه ندیدند که سایه داشتند؟

خبر چطور است که سما آن همه معجزه سخت سخت را قبول می کنند اما این معجزه جزئی را، که بازن گرفتن نایب بر حق امام زمان، چند شام ریض خوب شربت قبول ندارند؟

حالا قبول کردید که غرض و مسرفی دارید؟ پس خجالت بکشید و به امامت (و نیز پیغمبری و خدائی) مسعود ایمان بیاورید!

تفاوت شاه و خمینی در اینست که در دوره شاه عرق می خوردن و تریاک می کشیدن، اما دوره خمینی عرق می کشن و تریاک می خوردن. لاهور: ع. فترار

تفاوت شاه و خمینی در اینست که شاه زیر جناح عمامه داشت، اما خمینی زیر عمامه ش تاجداره. سیدنی: شیخ انداز

تفاوت شاه و خمینی در اینست که در هندوستان گاوها مقدس، ولی در ایران مقدسها گاو! (خط اول را برای این نوشتم که توی مسابقه شرکت بدین، آگه نه، هیچ ربطی به شاه و خمینی نداره!)

شیکاگو: کاکوئوس

مطلب وارده: بعد از انتشار مجاهد ۲۷۳، به لحاظ اهمیتی که مطلب "گزارش پزشکی" در خود داشت، سازمان بهداشت جهانی "دست به تشکیل یک نشست اضطراری زد که در آن صدها متخصص از اکتاف جهان شرکت کردند و پس از هفت شبانه روز بحث و جدل نامه سرگشاده زیر را خطاب به دکتر مسعود جوی منتشر کردند:

همکار محترم نظریه اینکه ازدواج ویدیو لوژیک شما توانسته است امراض درمان ناپذیردهانتان از مجاهدین را بدون دخالت علم پزشکی، و حتی بدون دخالت دست، درمان نماید، بدین وسیله، و با توجه به اینکه انواع بیماری های سرطانی و نیز بیماری نوریسیده آیدز، جامعه بشريت را به خطر انداخته اند، از شما تقاضا می کنیم که برای نجات جان انسانهای مبتلا به این گونه بیماریها، تجربه خود را به کار گیرید و با یک انقلاب درونی دیگر بشريت را تا ابد به زیر بار منت خود برید.

سازمان بهداشت جهانی (شعبه عهدیوق)



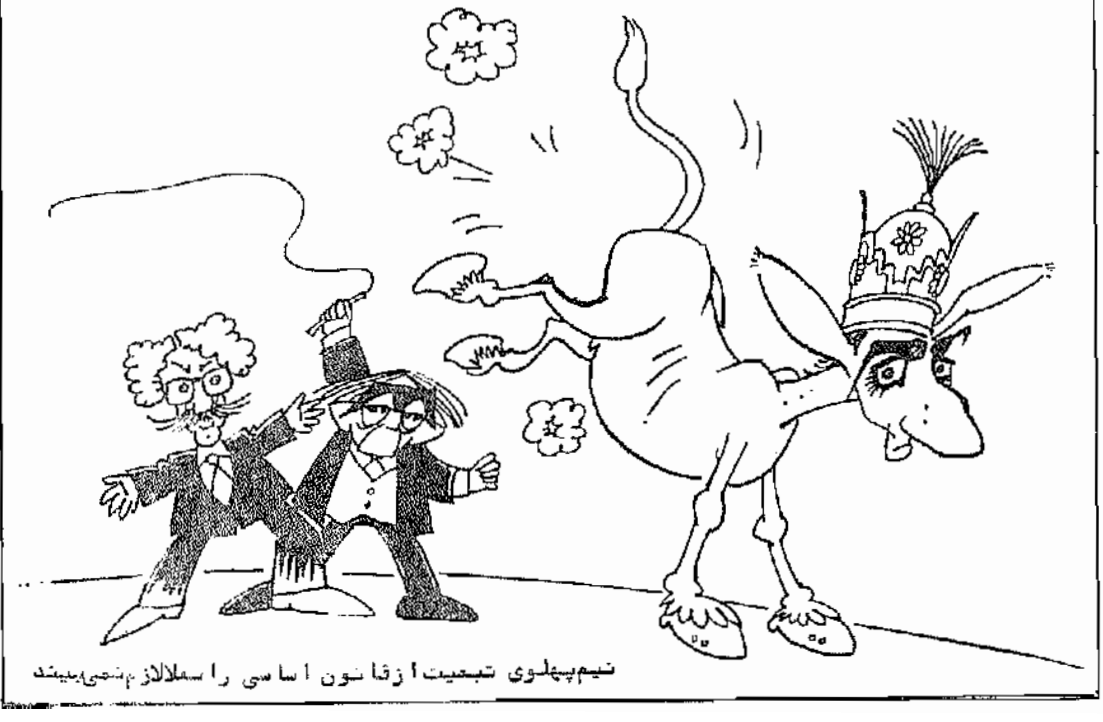
قابل توجه بیماران اسلام راستین! مجموعه سخنرانی های پیداشتنی دکتر ابریشچی

بنا به تقاضای هزاران تن از بیماران مجاهد، کلیه سخنرانیهای دکتر ابریشچی درباره معجزات امامزاده مسعود، به صورت جزوه جداگانه ای به چاپ رسیده و همین روزها پخش خواهد شد. مرفهای اسلام راستین، با خریدن این جزوه از خواندن دهها شماره مجاهد و سایر دیدن دهها ویدیو، بی نیاز خواهند شد و کلیه بیماریهایشان در اسرع وقت معالجه خواهد گردید. هند: آواره هون

### به ضرب اردنگ

ای شیک بی جیای الدنگ با صلح تو دشمنی، ازین رو در کج روشی و کج مرا می تو ما به فتنه و عسنادی چنگال تورنگ خون گرفته دانم ز چه دشمنی تو با می با رنگ ریا و ریب و تزویر این نکته بدان، به زودی زود

شیکاکو: کاکوئوس



نیم پهلوی تبعیت از قانون اساسی را سلازم نمی بیند



# گریه خند

فرهنگ پایدار و بجه مشید

## حماسه بختیار

### پیشگفتار

دانشمند گرانمایه آقای سعیدی شیرازی، در تحقیقی که بیس از هفتصد سال پیش از این در باره زندگانی و شخصیت و گفتارها و کردارهای آقای بختیار انجام داده است، به دریا فتهائی رسیده است که، پس از بیسی از هفتصد سال، هنوز نیز بی گمان درست است. ایشان در آغاز یکی از حکایت های باب پنجم از بوستان خویش ( صفحه ۲۳۸ از کلیات شیخ سعدی، "به تصحیح جناب آقای محمد علی فروغی"، چاپ کتاب فروشی محمد علی علمی، تهران، ۱۳۳۸)، می گوید:

"بلندا اختری، نام او بختیار، قوی دستگه بود و سرما به دار."

چنان که می بینید، آقای سعیدی به درستی دریافته است که نام آقای بختیار به راستی همان "بختیار" بوده است، و هست، و که ایشان "بلندا اختری" بوده اند، و هستند، که "قوی دستگه" و "سرما به دار" هم بوده اند و، البته، هنوز هم هستند.

بدبختانه، اما، انکار آقای سعیدی شیرازی چندان چیزی بیشتر از همین ها که آوردیم در باره آقای بختیار نمی داند؛ و، از همین رو - و شاید به انگیزش دشمنان نا جوانمرد ایران زمین - به این بزرگمبین سرسپردان فرمانده (بخوانید: بزرگ - مبین پرست - مردان - فرمانده) نسبت ها ئی می دهند که تنها لایق خود او و هفست جد همه کسانی است که همچون خود او از "حب وطن" و از "ایرانی بودن" یوئی نبرده اند. امروز دیگر بر همینان روشن شده است که، برای نمونه، آقای بختیار هرگز نه با محله، گدایان بیبوندی داشته است و نه با همسر آن درویش گد، بنا به فرخدا، می گفت من به نوبت و مجانی نمی دهم - هیچ چیزی را؛ زیرا "گدا خرشیم تحبه" رایگان.

خوشبختانه، اما، آقای ب. م. بختیار، دانشمند جوان، دیگر با زندگانی و شخصیت و گفتارها و کردارهای آقای بختیار را، از دیدگاه تاریخی - حرفه ای - سیاسی - اقتصادی - مبینی - اخلاقی - جهان نگرانه - هنری، به بررسی گرفته است و به این نتیجه رسیده است که در باره آقای بختیار گفتنی بسیار است و که آقای سعیدی در این زمینه نتوانسته است، یا، یعنی، نخواسته است، از گرا پس ها و روش ها و روشنی ها و دشمنی های فردی - سازمانی فرا بگذرد و، نتیجتاً، حقیقت گووی بین باشد، و گفت این است که، به گمان آقای ب. م. بختیار، آقای فردوسی توسی، با آن که از آقای سعیدی شیرازی از زمانه آقای بختیار بسیار دورتر بوده است، به شناخت درست اندیشه های مبین پرستانه و شخصیت مبین ساز این بزرگ سپید را ایران زمین بسی نزدیک تر ندیده است.

آقای ب. م. بختیار، با زهم خوشبختانه، همچون همه - هم - مبینان ارجمند، طبع شعر هم دارد - البته، و به همین دلیل هم بود که از ما خواستند بگذاریم ایشان نیز بر آینه های بررسی های دانمده را خود در زمینه زندگانی و شخصیت و گفتارها و کردارهای آقای بختیار را، همچون آقایان سعیدی شیرازی و فردوسی توسی، به زبان نظم ما در میان بکنند. ما هم گفتیم بنیید. و ایشان هم نهادند، به گونه ای که خواهید خواند.

ب. م. ویراستار

که، چون یاد دیدیم و افسر کنند، بگریزند و آن خاک بر سر کنند، از پراک، چون افسری شان به سر نباشد، شهان را چه خاک و چه زر. چه سودا ز زرخفته دربانک ها، جو فرمان ترا نتدیر تا نک ها؟ همانا که ز زرخوشتر از خاک نیست، جوار ترس نباشد، چوسا واک نیست، شیان را کله ما بد آراسته، و گرنه چه سودا ز زرو خواسته؟ چه سودا ر که روز ما دای خویش میان دیده باشند، خود، بیش پیش؟ چه سودا ر که صد گنج شایان خود، بسی پیش از آن زمان خود، فرستاده باشند، آنگاه، به هر بانک، در هر گجای جهان؟

هم از این نمط، ما مور بختیار به دیا ریس بود و نبودش قرار. شب و روز با دا ایران بُدی؛ که ایران به جنگ انیران بُدی.

"انیران" اگر جمع "وگر" مفرد است، بد است و بد است و بد است و بد است. انیران عمر بود و چنگیز بود؛ که بر خون ما تیغ شان تیز بود. انیران عرب بود و تا نبود؛ گزایشان بسی روز ما نبود. به تاریخ تاریخ این مرز و بوم، جو بگذشت آن روزگار ان شوم.

به فرجام، گوهر به کار آورد، همان میوه تلخ با آورد.

"انیران" و "انیران" یکا ند؛ بدان بد، چه بسا روجه اندکا ند؛ به ویژه انیرانی که با ز همان ساز دین کرده باشند ساز. بچویند کین و بگویند دین؛ که دین شان همانا بود دین کین. گروهی عبا پوش دستا ربند، گزانشگان کسری کار بند؛ همانا که فردوسی با گزاد زبشینان شان چنین کرد یاد؛

"چو با تخت منبر بر آردش، مهم نام بو بگر و عمر شود، شه گردان این رنج های دراز، شود تا سزا / شیخ / گردن فراز. بر چند یکی، دیگری بر خورد؛ به داد و به بخشش کسی ننگرد. شب آید، یکی چشم رختان کند؛ نهفته، کسی را خروشان کند؛ ستاننده، روز و شب دیگر است؛ کمر بر میان و کله بر سر است. ز بیمان بگردند و از راستی، گرامی شود کزی و کاسنی؛ پیاده شود مردم چنگجوی؛ سواران کلاف آرد و گفت و گو. بر باید نمی این از ان، آن از این؛ ز ترغین ندانند باز آفرین. نهان بدتر از آشکارا شود؛ دل ز شیخ / شان سنگ خارا شود. بداندیش گردد، پدر بر پسر؛ پسر، سنجین، بر پدر چاره گر. به گیتی، کسی را نماند وفا؛ روان و زبان ها شود پر جفا. همه گنج ها زیر دامن نهند، بمیرند و کشتش به دشمن دهند. بود دانشموند و زاهد به نام؛ بکوشد، از این، تا بر آید به نام. چنان فاش گردد غم و رنج و سور که شادی به هنگام بهرام نگر. پدر با پسر کین سیم آورد؛ خورش کشت و پوشش گلیم آورد. زبان گسان از پی بی بود خویش بچویند و دین اندر آزند پیش؛ نباشد بهار از زمستان پدید؛ نیارند، سنگام رامش، نبیید..."



نه آن رستم گاه با سانیان، کز و با دشا هی برفت از میان؛ بختگید در قادی تا بمرد؛ بس، ایران به دست انیران سپرد؛ نیا موخت از یزدگرد بزرگ؛ که گه نیز ربه شود تره گرگ؛ گریزد ز میدان سوی هر گجا، بیافهی بجوید به بیدر کجا. (به بیدر کجا نه، به دامان غرب بنا هید یا یزد میدان حرب. و گرنه، خود این خلق دون بزبون کشد بیکر شاه ایران به خون؛ بدان سان که آن آسیا بان بست زهم رشته، کارا ایران گسست. سر شاه شاهان زبیکر برید؛ تو گفستی که تا ریخ را سربید. (نه! من مردم مردن نیم روزگار، کز آن رستم اولم یادگار. من این رستم دومی نیستم. شهنشه بد آنست من کیستم. و گرنه وزیر بی ندادی مرا. و با ما درم خود ندادی مرا. من آنم که در روزهای قیام بر آوردشام، چوتیغ، از نیام. نیا مدرم بست در پایی خلق، جو در جوش افتاد در پایی خلق؛ بگفتم کز این نیستم بیمناک؛ منم مرغ توفان، ز موجه چه باک؟ همانا که من بی یک آزار ادمی؛ سر انجام، آغاز آبا دمی ام. از ایران، دگر باره، بیداد درفت؛ که مشروطه آمد، استبداد درفت. شنیدید، خود، شاه ایران چه گفت. نیا شد در گرفت شه گفت مفت. شنیده است با تک قیام شما؛ زندسکه، زمین بس، به نام شما؛ به نام شما پای دشا هی کند؛ گدا ردمی، کار ما هی کند؛ نیا بد فرو تا به دریای خلق؛ نیدا سرخویش دریای خلق. شه، اکنون، دگر ذات خوبی شده است؛ اگر گد شمالی، جنوبی شده است؛ و گریود غربی، اکنون سوی شرق بر انداخت خود، به کردا ر سرق؛ و یا، خود، نه غریبی نه شرقی بود؛ چنان که کش بخواد هید، برقی شود. من، البته، شه دوست هم نیستم؛ ولی کار ملک است، من کیستم؟ اکنون روزگاری ست کایران زمین بماند، اگر شه بماند، همین؛ ولی شاه با ید که شاه کند، نه، چون خود سران، کج گلاهی کند؛ سیار دبه من سر به سر کارها؛ و گرنه، زود خون به جویا رها. اکنون، من، به نام وطن، با شما بگویم؛ منم توکر، آقا شما. چه فرمان دهیدم؟ که فرمان نبرم. دگرها دگر بودید دیگرم. شما هر چه خواهید من آن کنم، که تا مشکل مبین آنان کنم؛ بخواید نام بی شورش مرگزی که تا خاک ایران بماند به جای. چه خواهید؟ زندان نباشد؟ که چشم چرا این همه شور و برخاش و خشم؟ زسا واک شه بود دل تان فگار؟ بیستم درس را، جو سورا خمار. مرا بیم از آن بود که خون خمر، ابا مغز خوک و ابا گند خمر، بیاید، به گستاخی و بی هشی، بز دست از ما به مرد مگشی؛ عرب وار، ایران پریشان کند؛ و با بدتر از کار ایشان کند؛ چنان خاک ایران سیار دبه یاد. که ایران نماند به جای، جز به یاد. نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش، نه گوهر، نه افسر، نه بر سر درفش... شود بنده، بی غیر شهربار؛ نژاد و بزرگی نیاید به کار. بریزند خون از پیی خواسته؛ شود روزگار مهان کاسته؛ بر ایران ویرانه گریان شدم؛ ز شاه جهان نیز بریان شدم. ولی شاه، دیگر، چوب گذشته نیست؛ که بر شاه بگذشته با دگریست. شه آمد سوی مردمان، شنوید؛ امان از شما، ای امان؛ بختنید؛ شما را، ولی، گوشت با من نبود. چه گوهی نباشد، ز گفتن چه سود؟ همی با نگ کردید کا بن شه بد است؛ ددا ندر ددا ندر ددا ندر ددا است. زد دیوان بده دست اوید در پدر، که با دش بسرد بر پسر دیر در. همی "مرگ بر شاه" گفتید و بس، به بانگی کز آن بیست نشیند کس. همه توپ و تانک و مسلسل که بود به کار شما در نمی کرد سود.

انیران برفت و رفت از میان؛ به ایران بماندند انیران، بمانند در جا مه سیدی، عیان شان نکوشی، نهان شان بدی، بگفتند کزینت بیخیم ریم؛ به دین خدا، بر شما برسیم. بماندند تا با ز سر بر کنند، دیرخت کسری با رور تر کنند، "درختی که تلخ است وی را سرشت، ورش برنشانی به باغ بهشت،

"بلندا اختری، نام او بختیار، قوی دستگه بود و سرما به دار؛ همانا که سرما به دستگه نبودس کم از آن فرزند شاه. چه سرما به ای! سودان صدهار - به هر ساعتی، تا زه آن هم - دلار! فزونی سرما به؛ او ناسیس، سراسر به پاک اندرون، در سوسیس، وجه دستگای! شو گفتی که شاه پس از خود سپرده به دستگه. در آن دستگه، از کاران تا کاران، بزرگان ایران و راجا کاران، به ویژه که تریاک هم داشت او، به قدری که انگار می کاشت او. ز مهبانی جم فزون سورا و! کم از گزر رستم نه و افورا و.

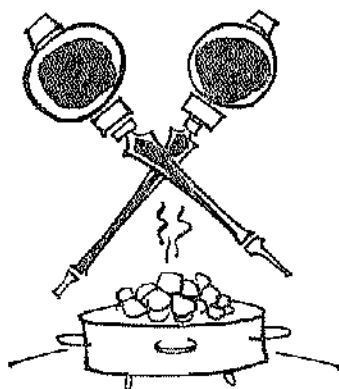
بلندا اختری این چنین پای به دار، قوی دست و فرماندوسرما به دار، دلش خود نه با رم نه با نیس بود، نه حتی هوا خواه پارسی بود. همانا که، خود، از بزرگان، به پارسی بود و نبودش قرار. به پارسی بودش قرار و به سر نبودش جایز ان هوی دگر. به جز میبش هیچ در دل نبود. به سان چپ های ما و ل نبود.

### ۲ طرح از بیژن اسدی یور



### برهان قاطع

قرن ها، مشکل وجود خدا  
گره بی گره کشایی بود.  
ای امام! از تو این گره باشد.  
تو نبودی اگر خدائی بود.  
یا، به بیان دیگر:  
قرن ها، در نبود وجود خدا  
چند و چون و بگو مگو می بود.  
ای امام! از تو مشکل آسان شد.  
تو نبودی اگر که اومی بود.  
بم، نکته باب



تو "بابا" پدر "دان"؛ و پورا زیدر  
- که یعنی زما در - سر آمد در  
نما گذشته ست با با ی تو.  
نبودی، اگر و نبود، آئی تو!  
تو گائین بگذشته ردمی کنی،  
ندانم که با خود چه بد می کنی.  
زیگشته با شد جهان یا دگار؛  
تو آئین بگذشتگان یا ددار،  
به آئین دیرینه برگشته باش؛  
نگه بان جا وید بگذشته باش،  
پدری نهالی جو بر می نشست،  
یسرگو مگو مندلی بهتر است؛  
به ویژه که با صندلی سیر هست؛  
آبا میز سیسیا رها چیز هست؛  
که با منقل آشت جور نیست؛  
سر میز که جای واضور نیست.

دنباله در شماره دیگر

خدا یا! ره چم جز این باک نیست  
که ما نم به جانی که تریاک نیست،  
خدا یا! ز تریاک دورم مکن!  
بدوبیندم دیده، گورم مکن!

پس، آن که، سپه دارا بران زمین  
پرستندگان را بفرمود: "هین  
بیا یدم! کنون که بریا شوید،  
سران سپه را پذیرا شوید،  
در آیندا بین دم به نزدیک من  
گدوشن شود جان تا ریک من،  
به من کرده ها را کزارش کنند؛  
ز من آنچه خوا هندخوا هنی کنند،  
بگویم بدیشان که چون است کار؛  
کراندا زها کنون فزون است کار."

برزگان ایران، سران سپاه،  
چو برجا نشستند دریا رگا،  
سپه دار نشست بر جای خویش؛  
دوزانو، به کردا ربا با ی خویش،

سپه دار، باری، برجا نشست؛  
دوزانو، به کردا ربا با، نشست؛  
به ک دست، وافور گوهر نشان؛  
به دست دگر، بست عنبر نشان؛  
پس منقل او، سما و برآب؛  
بر آن بر، یکی قوری جای ناب؛  
به پیش اندرس، ترمه ای زرنکار؛  
زما در سپه دارا یا دگار؛  
بر آن ترمه بر، استکان لپه کی  
ز نه تا فزون تر دروا و یکی؛  
ز خرمای بم و زگرا سبهان،  
طبق ها نهاده به پیش مهان؛  
به پیش سپه دارا زب و سر،  
یکی قوطی از سیم، تا بان جوخور؛  
درونش همه بر زسوها ن قم،  
نوشته بر آن: موگ برخان قم!

سپه دار، یک چند، غا موش بود؛  
اگر چه سران را سرا و گوش بود،  
پس، آنگاه، آن سرور سروان  
پرا و بر سر سوی دیگر سران،  
نخست، آفرین کرد بر کردگار  
که یادش داد آن که را کردگار،  
سپس، چند بستنی بیای کشید،  
سران خیره مانده اند او هوی کشید،  
سپس، حالتی خوش بدو دست داد؛  
سران را، یکا یک، یکی بست داد،  
چو هر سر سکیا را از آن بست شد،  
سپه دار از آن حال سرمست شد،  
بجانب ندرینت که: "اندر نبرد  
کسی سر فرزند که دادندش کرد،  
به شهنما، دانید رستم چه کرد؟  
ز سیمرغ آموخت چندین شگرد،  
مگر آدم همان رستم اولی است  
که بیل بود بی آگریا ولی است.  
شگردا نبود در کارها،  
چنان می بستنی ز دشوارها؟  
چه کرد است، دروازه، اصل شگرد؛  
که یعنی بداند بداید چه کرد،  
کسی کاین نداد، بگور و بومیر،  
اگر خود و بر است و گر خودا میر،  
به هر کار ربا بد که پیدا ربود؛  
نماندن خفته در کارا ربود،  
کنونم بگوئید از ایران زمین  
خبر، تا زگیها، چه دارید؟ هین!"

یکی از بزرگان بگفت: "ای امیر!  
خمینی ست رومه، توئی تره شیر،  
بدینسان که تو کار خود می کنی،  
جهان راهم با خود می کنی،  
بمان تا ترا بخت یاری کند،  
جهان راهم بختیاری کند،  
به زودی هم آمریکا و هم انگلیس،  
هم آلمان و هم ژاپن و هم سوئیس،  
به ایران، همه بختیاری شوند؛  
جماران نشینان فراری شوند."

سپه دار گفتا که: "اینها درست  
ولی کج نهادی تو خست نخست،

من، ایدون، پریشان و اندیشناک،  
هراسان فردای این خاک پاک،  
به خود گفتمی گای دریغ، ای دریغ!  
نه آ میتم آید به کارونه تیغ،  
مرا تیرو بیگان آسن گذار  
شمی بر برهنه نیاید به کار.

سخن های من نیز می نشنوند؛  
شتابان، سوی نیستی می روند،  
نمادندگانا ندیس پرده چیست،  
که بر کارا ایران بیاید گریست،  
اگر شه رود، شیخ آید به جانی؛  
که این که ز لب، استالینش به دل،  
بشرا این که خود دیری این شیخ شوم  
نماند به ایران ویران، چو بوم؛  
رودا زمین، وز پس خویشتن  
سپا رود وطن با چپ بی وطن،  
نشیند چپ چون کمین کرده است؟  
کمین در پس پشت دین کرده است؟  
چپ اللها کبر چه دانده می؟!  
خمینی ست رهبر چه خوانده می؟!  
خدا بر زبان را ندود در جهان،  
نشیند به جز توده ها در جهان،  
خمینی ش بر لب، لنتیاش به دل؛  
حسین تن به لب، استالینش به دل،  
به دین خدا هیچ اقبال نیست؛  
که قرآن او جز گنا پیتال نیست،  
خود، این کارتا بدیه فرجا منیک  
ز مثنی محاهد، زمشتی چریک،  
چیها در ایران چو سر برکنند،  
همه مردمان را برآ برکنند،  
نه شاهی به جا ماندونه گدا؛  
چنان دان که ابلیس گردد خدا!

از ایران و از ترک و از تازیان  
نژادان پدید آید، اندر میان،  
نه دستان، نه ترک و نه تازی بود؛  
سخن ما به کردار بازی بود،  
ولی در شما، مردمان غیور،  
نه خود منطقم کارگر شد، نه زور،  
به فریاد گفتید گاین بختیار  
به جز شوکری نیست بی اختیار.

دل من پر از خون شد و روی زرد،  
دندان خشک و لبها شده لآزورد،  
که تا من شدم پهلوان زمین میان،  
چنین تیره شد بخت بالانیا ن  
مرا اندران شور، بگریختن  
بسی خوشتر آمد ز خون ریختن؛  
که شه نیز، با آن همه خون که ریخت،  
چو هنگام شد، خود، سها نه گریخت،  
برفتم سوی دوستان زی ترنگ  
که سا زیم با یکد گرسا ز جنگ؛  
بتا زیم، پس، برانیرانیا ن  
که ایران سبدا رود از میان.

پگاهان، یکی روز، آن نامور  
ز خواب پگاهی برآ و در سر؛  
خمارشیا نه تن به مغز اندرون،  
خمار روزی بر سر آن فزون،  
نخستین، کشید آه و حجاب زهای؛  
بوون، در کشی، از هر اندازهای،  
سپس، مشت آبی به رو بر نشانند  
که در مغزا و بوی عنبر نشانند  
نه آن آب، گان بوی بست نخست  
که او رفت و بنیشت و چسباند دست  
به او شور، از آن پس که رو کرد خشک  
آبا حوله ای نیک بو ترز مشک،  
ورا منقل از پیش آریسته بود؛  
آرانش در آن شمت گلدسته بود؛  
یک از یک نکوتر به فرو به رنگ،  
چنان گاو و بر زغال فرنگ؛  
به گرمی، جوخوی شهان کهن؛  
به سرخی، چنان چون لب یا رمن،  
کنیزان در گاه، از آن بیشتر  
که سرور برآ رد خود از خواب سر،  
بکرده بودند آنج با بسته بود؛  
به بزمیکا هیش شایسته بود،  
چنین بودگان سرور سروران،  
بسی بهتر از بهتر از بهتران،  
دمی چند با خویش تنها نشست؛  
همی ریخت جای وهمی بست بست،  
همی کرد توشه آریس دود، جای؛  
"فروما نده در لطف منع خدای"  
که: "ای گیتی آرای جان آفرین!  
حکیم سخن در زبان آفرین!  
به بسنیت باید که خستو شویم؛  
ز گفتار بیگار یکسو شویم؛  
پدید ز توشه آسمان، خاک نیز؛  
خروزنده، دیده، سرباک نیز،  
هر آن کارت از آن دگر بهتر است؛  
ولی مرد کرد دیگر، این دیکراست،  
چه دود است این که گاین جهان دود باد!  
آبی او، برآ بودنا بود باد!

### دینی که قتل عام در آن نیست، ناقص است

گفتش بر اداری که دو صد فوج "میم" و "لام"  
تار هیر قیام در آن نیست ناقص است  
گفتان نیای من که در ایران زمین بیقین  
رزمی که پیور سام در آن نیست ناقص است  
جنش که تعدد کشتن ضحاک می کند  
از کاوه تا که نام در آن نیست ناقص است  
از من بگوبه "بچه مشهد" که ای برار  
بزمی که دور جام در آن نیست ناقص است  
بزم است همچو شعور در آن باده چون پیام  
آن شعر، کی پیام در آن نیست ناقص است  
همراه با پیام به هر شعر خوب، اگر  
چالاک کلام در آن نیست ناقص است  
باری بنا زمت به سخن گفتن در  
شعری که این مراد در آن نیست ناقص است  
بار خطن ز خویش بسوزان و شادکن  
زخمی که التیام در آن نیست ناقص است  
بر شیخ و شاه تاز، که کاری چنین اگر  
پیگیری مدام در آن نیست ناقص است  
پاسال مرگ شیخ کتم شعر خویش ختم  
شعری که اختتام در آن نیست ناقص است  
"به آفرید"

امت که خود امام در آن نیست ناقص است  
دینی که قتل عام در آن نیست ناقص است  
حش و جوش در دل جنگل شگفت نیست  
جنگل که دیو و دام در آن نیست ناقص است  
از ظهر تا غروب همی خورد شیخ و گفت:  
آن سفره ای که شام در آن نیست ناقص است  
در مجلس شیوخ صد اجست و کوسه گفت:  
مجلس که ازدحام در آن نیست ناقص است!  
شدیوی بدیلند، همی، یاز کوسه گفت:  
مجلس که این درام در آن نیست ناقص است  
در نقد کار شیخ چنین گفت "مینی موش":  
دولت که "انتظام" در آن نیست ناقص است  
از خواب خوش جهید سرگاه شیخ و گفت:  
خوابی که احتلام در آن نیست ناقص است  
از کار شیخ شکوه روان نیست، هوشدار  
شیخی که مگر و دام در آن نیست ناقص است  
شده بحث انقلاب و درین بود اتفاق  
نهفت که انسجام در آن نیست ناقص است  
تاجر نظریه پول عمو سام کرد و گفت:  
سرمایه ای که وام در آن نیست ناقص است  
پیچاندن بک سبک خود آن رفیق و گفت:  
جنبش که "میم" و "لام" در آن نیست ناقص است

# مادته در جنگل ماندند

از "م، نارضا"

## ۹- تسلیم و توکل

شیخ که از مضحکه ایمن نبود گفت ز تعریفش و خبر آنچه بود:

"غیبت مؤمن نکنند مؤمنی گرچه بود قدر سرسوزنی چه هوس غیبت مؤمن پزی چه جسدمرده به دندان گزی"

آیه پی از قرآن شاهد گرفت تا شود از پایه وین بندسفت دهکده از زمزمه خاموش بود آنچه که می گفت فراموش بود رابطه با شیخ در اندیشه ها بود همان رابطه با کدخدایا

تکیه ایمن امر خدا و رسول تکیه آن سلطنت زور و پول ده همه جا حالت تسلیم داشت خلق ده از شاه و خدا بیم داشت

بیم نهان گشته در اعماق جان در رک و پی رفته و در استخوان دولت و دین هر دو به این اعتبار بود همه عمر به دوش سوار

سنت تسلیم و قبول گناه حاصل دین بود نظام شاه گه که به ندرت کسی از روستا می شد از چنبر سنت رها

دهکده را کوچک کنان می گذاشت یا سر خود بر سر آن می گذاشت در ده ای انسان که پراز بیم بود "پنجه علی دشمن تسلیم بود"

گاه کم و بیش خبرها که داشت باتک و توکی به میان می گذاشت

باز خبرها که زده می شنید برده تزویر و ریامی درید

شیخ به قمر رفته سه روزی نبود دهکده از زحمتش آسوده بود نقل شب دهکده شد کار او چاشنی لودگی اسرار او

شیخ که می رفت مگر برده بود آنچه که در خاک نهان کرده بود حال به شوخی همه جا گفت و گو بود ز پستوی زغال و سبو کم کم این شوخی گنج و زغال داد به یاران زیارت مجال جمع زنان در نرخ رفتار شیخ شکوه گر هیزی بسیار شیخ شوخی سردان ز ادا های او از کلک و رندی و سیمای او شد "ر و مد" الف گفتنش معرکه خروپفر خفتنش

"سرنه، کدو تنبل ماندند در آن حلقه دندان را قد نردبان پاچه بزی جای دو ابرو ردیف ریش سیه چو تکه چرک و کتیف چشم - که چون کاسه خون سرخ بود خیره - ز اندازه برون - می نمود

بینی منقاری تیز و دراز گردن افراشته مانند غناز دست درازش به گرفتن دلیر در پی فرصت که بگوید، بگیر!

شیخ به این هیبت و با آن عبا با "کلم روی گدو" داده جا چند قدم پیش تر از ما - مشتک، راه نمی رفت که، می زد شلنگ، بی که نگاهی بکند پشت سر دست کمان کرده به شال کمر

با حرکاتی همه ارباب وار مشغله می کرد پی هم قطار:

ذکر و نماز و طلب مغفرت دسته گنبد از جهت آخرت تا وسط ظهر، دم "یا حکیم" بمدی بگیرم یا رحیم

در حرم حضرت و دور ضریح بین زنان، با کلمات فصیح دست بر اندام نسا - تابه ناف هروله می کرد به رسم طواف بود سر چانه زدن رسم او گاه در گوش و گاه های وهو بس به غذا خوردن چالاک بود سفره به یک چشم زدن پاک بود جواب که در دیده او می دید خرف او سربه فلک می کشید خرفش آمیخته با آذرنک سوت ترن، رنگ شتر، طبل "

شبه شبان، شیخ به ده بازگشت مشغله عادی اش آغاز گشت دهکده، باز زمزمه و گفت و گو کرد بدل مضحکه و های وهو گرچه ده از شیخ هم آورده بود پی به ریاکاری او برده بود طبع ده اما سردعوا نداشت جز تسلیم و مد اراندا داشت گاه گذاری به طریق شهرد کشف وی از او به رخ می نمود لیک به طبری که چو او می شنید "من نشنیدم" را بر می گزید

تازگی از شهر - که بر برده بود رادیوی کوچکی آورده بود روز که می گفت به دریا سلام رادیومی داد خبرها تمام

آخر هفته که در شهر بود "پویه" همه مشکل او می گشت

حال یقین داشت که بر نامه بیست "نغمه" تعدیل دگر "نغمه" نیست موعظه "راشد" از رادیو نقش "امینی" که شده پشت و رو

خیل امیران و وزیران ردیف راه زندان شده و "توی قیاف"

نطق شه و دم زدن از "انقلاب" - نوع سفیدش که فریب است و خواب - اینهمه صف بندی بیپوده نیست مرحله طی شدن نقشه بی است

"پویه" ولی سرب سرش می گذاشت همیشه این بازی باور نداشت خوب که می کرد سخنهای گوش پاسخ می داد که: با خودم گوش هر چه بود، هست کلاهی بزرگ در پی آن منتظر طعمه گرگ

شاه اگر کربه عابد شود ناقله خوان ساکن مسجد شود آب و فو، چشمه چشمان کند خون جگر، ملغمه نان کند

تا نکند از شاه گذر باز او اولی باشد حذر

منصب شاه است که ویرانگر است کشور ازین صاعقه خاکستر است در پی لولو چه کند جست و جو؟ لولوی این ملک بود شخصی او

شاه که دم می زند از انقلاب خانه دهقان بود از او خراب

گر قدمی هست به صدق و وثبات هیچ خبر نیست چو ادردها؟

معرکه دولتی و های وهو هست فقط منحصر رادیو

بحث چو از مسأله روستاست جای کشاورز در اینجا کجاست؟

زود عروس اینهمه فوفا و شور خانه داماد چو اسوت و کور؟

واکنش "پویه" بی جان بود درده ازین نقل و خبرها نبود

هیچ کسی جرأت او نداشت حق اگر گفتن و اماندا داشت قدرت زاندا که مأمور بود بر سرده سنبه پر زور بود

"پویه" به او زره اندرز گفت: آنچه به دل داری بساید شفت

اهل دهی، باید هشیار بود با خبر از اندک و بسیار بود

راه ده از شهر یکتی جدا است این نه جدید است، که از سالهاست

در دهی از منطقه شهریار بار دگر مساله شد آشکار

ساده دل چون تو، به خوش باوری خواست کشت در ده روشنگری

نطق که می کرد شه از چون و چند گرد صدای رادیو را بلند

عامل ارباب صدرا شنید کار به زاندا مرم و به دعوا کشید

مرد که خوش بود به گفتار شاه خوشدلی و شادی او شد تنباه

بسته به زنجیر، سر دوش و فاق چنگک آنک ز سقف اتاق

روزوشی کنجله در پاسگاه گشت به شلاق تن اوسپاه

بعده تمهید و ضمانت نوشت تا نکند دیگر ازین کار زشت

همره دهقان که زده کوچ کرد در طلب مرهم و درمان درد

قعه اونیز به تهران رسید برد از آن بهره وزیر جدید

لیک از آن پیش که افتد به راه مانع اعلام خبر گشت شاه

تا نشود ضایع زاندا امری بابت آن گولی و خوش باوری!

داده نشان پیشتر ارباب تو باشد ازین بابت از ماجلو

دامی اگر بر سر راهت نهد چون پرگاهی تو، که بادت دهد.

"پنجه علی" گفت "خودم آگهم تجربه اندوخته این رهم

"حیدر" اگر بود درین روزگار بودی بس بهتر ازین کاروبار

ضایعه آن بود که "حیدر" نماند دانه یاسی که فنایش نشانند

فاجعه اینست که گل داده است پیله تسلیم از آن زاده است

ده به تکان خوردن دارند نیاز تا شود از پیله تسلیم باز

نیست که بر سر زین این یار نیست در تن ده قدرت این کار نیست

جاذبه جنبش و بیکار ده هست برون از ده و از کار ده

شهر گرفتار طلسم ده است شهروده آموخته بهم در به است

لیک ندانم چه فسوس است ساز کابین دوزهم سخت جد ایندبان

مشکل ما، مشکل مخصوص ماست شهر رهید اردک ز ماجدا است

تا که هم آوا نشود شهروده تا نخورد مساله هاشان گره

شیخ ازین گرفته جدا می برد شاه از آن سود جدا می برد

گر گره مشکل دست شماست باز کنیدی این گره آسان که راست

گر نه مبنیدید به فردا امید تا گره گم شده پیدا کنید.

"پویه" که اندیشه گری خیره بود درک وی افزون ز محیطش نبود

"پنجه علی" تیز که ره می نمود خود ز چه و چون ره آگه نبود

روزوشیان گشت و پی هم گذشت همزه آن، نوشده ها کینه گشت

چرخ زمان آمد و گردش گمان گردشبار آنچه که در راه آن

ماه ششم، جنگل شد بد درخت ماند زمین خالی و هموار و تخت

گاوسرافت به بالای کوه جاده ایجاد شد از پای کوه

از طرفی درده، با صد امید وقت درو کردن شالی رسید

شیخ که یک ماه شد آرام بود گاه در پی بپر طلب می گشت

فصل درو آمد ناگه به جوش دادند ابار که: "مؤمن، بهوش!

گر عمل خصم و زکات تو سست، صوم و رملات تو نباشد در ست:

برکت امسال تو هست از خدا سهم خدا از برکت کن جدا.

صبح سحر، ظهر و نماز گاه شام بود ازین دست دعاها تمام

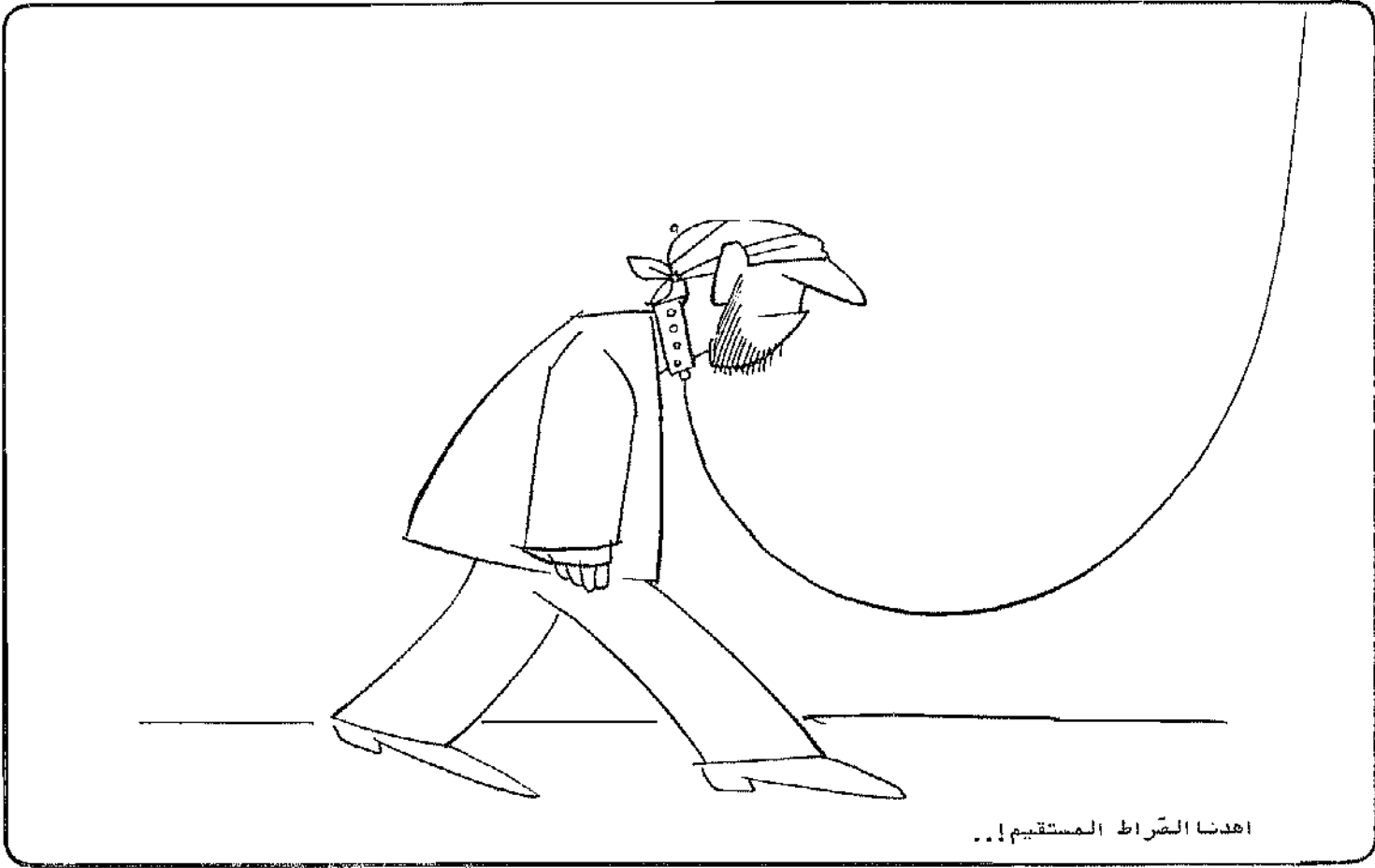
دهکده می گفت به خود، زیر لب: "آه ازین آگله بو العجب!

لیک جز این شکوه خاموش و سرد واکنشی از خود ظاهر نکرد

"پنجه علی" اما پروا نداشت حوصله صبر و مد اراندا داشت

باز شبی خانه "حاجی نجف" رفت سخن از ده و از هر طرف

"پنجه علی" گفت: "خدا را ببین سام یکی و دوهوارا ببین



اهدنا الصراط المستقیم!







# آخوند و ملا در فرهنگ مردم

این امامزاده نه کور می‌کند، نه شفا می‌دهد. یعنی موجودی است بی‌خاصیت که نه دشمنی اش شوران بین می‌برد، نه دوستی اش برای تو سود دارد. مثال "جمهوری اسلامی" پخش نمی‌گیرد، امامزاده ای است که نه کور می‌کند و نه شفا می‌دهد.

این خری است که با هم خاک گردیم، حالا به آن قسم می‌دهی؟ در مورد کتبی نوری و خمینی گویند. به ضرب المثل "این امامزاده ایست که با هم ساختیم نگاه کن." X

این زمان پنج پنج می‌گیرد، نشانه شاعر و مسلمانان. در مورد زردان و چنانی که ان قدیم که حالا آیت‌الله شده اند، گفته می‌شود. یعنی از وقتی مؤمن شده، بیشتر می‌زدند.

این نان خوردن، به این ریش چناندن نمی‌ارزد. یعنی این کار به رحمتش نمی‌ارزد. اما این و اینجوری می‌گویند "این حکومت، به این در نفس زندگی کردنی نمی‌ارزد." و البته در هر دو مورد، مثل رابک آخوند می‌گوید.

با این ریش، می‌خواهی پیری تجربی ۳۰ تا چند سال پیش، مورد معرق این مثل، با حال قرن می‌گردد، چون آنوقتها، یابرای چشم چرانی به تجریش می‌رفتند، یابرای شرف یابری به حضور ملوکانه "در این هر دو مورد نیز، ریش داشتن و آخوند بودن مناسب نبود چون مردم دور و بر، آنهارا مسخره می‌کردند. اما حالا، اگر کسی ریش کوتاه باشد و بخوابد هر دو تجریش، برای رفتن به جماران، به او می‌گویند "با این ریش می‌خواهی پیری تجریش؟" یعنی اینجوری نمی‌توانی.

با سلام و صلوات وارد کردن - این مثل را در موردی به کار می‌برند که به کسی احترام فراموشی یا بگذارد که شایسته آن نباشد و به احترام کننده نارویزند. مثال زنده: "خمینی را با سلام و صلوات وارد کردی، چشمت کور شه، ... الا مزد تو بگیر."

با سلام و صلوات، گران از غله بیرون نمی‌رود. یعنی خمینی را با استغاده از خرافات مذهبی و "انقلاب ویدئولوژیک" تمس شودان ایران بیرون کرد.

با گه سگ افطار کرد - یعنی بعد از مدت‌ها محروم بودن از آزادی حکومت مذهبی خمینی، نصیب شد. به حکیم بری دوست، به ملا بری دعاء - یعنی اختیار با خودت است، یا علم را انتخاب کن تا مسالمت حل شود، یا آخوند و مذهب را تا برایت "دعا" و "فاتحه" بخواند، بخت آخوند که برگردد، یک شب دو جادعوت می‌شود. در قبال بد بختی‌های مردم، بدبختی آخوند هم اینست که یک شب دو جادعوت شود و در یکیش نتواند سر بر آنتی کند. بخور و خواب کار منه، خدا نگهدار منه - این را برای کسانی می‌گویند که مثل آخوند، می‌خورند و می‌خوابند و استفاده از ابزاری به نام خدا، جاهلان را خرم می‌کنند.

برای یک بی‌نمان، در مسجد را نمی‌بندند. یعنی که تا مخالفان مذهب تعدادشان کم است، مسجد باز خواهد ماند. پس باید نماز خوانها تعدادشان زیاد شود تا بتوان در مسجد را بست.

به ریش کسی خندیدن - این مثل فعلیه صورت "به ریش کسی گریه کردن" صرف می‌شود، چون ریش دیگر خنده ندارد.

بعد از چهل سال روضه خوانی، شب جمعه را گم کرده - این مثل را قدیم برای آخوند های کم حافظه به کار می‌بردند، حالا برای آخوند های حاکم که هر شب بر ایشان شب جمعه است.

## عصبانی شدن نداره

آقای "مارگزیده"، چند روز پیش صبح که از خواب بیدار شد، دید که پستی چرخش را نام آورده، آن را که باز کرد، دید مربوط به مریدان امام مسعود است و او را به شرکت در مراسم ویدئولوژیکان دعوت کرده اند. هر چه فکر کرد، نفهمید نشانی او را چه جوری پیدا کرده اند. قلم کاغذ برداشت و برای آنها نوشت که از هیچ‌کس به دیدن ویدئو بردارد و نشانی او معترض است. فردای آن روز، تلفن زنگ زد و گوشتی را که برداشت، از آن طرف سیم، یک دختر خوش صدخودش را از میدان امام مسعود معرفی کرد و از او خواست که حتماً به دیدن ویدئو برود.

آقای "مارگزیده" تعجبانی شد پیش از هر جوابی گفت: - شما آدرس و تلفن مرا از چه کسی گرفته‌اید؟

از دخترت تلفن در آورده ایم. "مارگزیده" فکر این یکی را داشت که نکند فردا دشمنانش هم با پیدا کردن نشانی، بیایند تورش کنند. بانا را حتی گفت:

- شما بی خود کردید که آدرس و تلفن مرا از دخترت تلفن در آوریدی، دخترت خوش صدخودت است. - حالا ببینید، اما حتماً به دیدن ویدئو می‌آید.

خشمگین پاسخ داد: - نه علاقه ای به دیدن امامتان دارم و نه ویدئوستان، و گوشتی را گذاشت.

روز بعد، صبح زود، زنگ زدند. در آنکه خواب آلود با گردید، دید یک جوان شیک و مودب است و با لبخندی مطبوع می‌گوید:

- می‌خواستم شماره را به شرکت در جلسه ویدئو دعوت کنم. "مارگزیده" چون اسپندی که بر آتش نهند، و یا بهتر، مثل ترقه از جادو رفت و داد زد:

- آقا، با چه زبانی می‌گویم؟ من با کارهای عجیب و غریب امام شما هیچ موافق نیستم و ویدئو هم اصلاً دوست ندارم، چه برسد به ویدئو.

## امام شما

روز بعد، نامه ای رسید که در آن نوشته شده بود "مشتاقیم که دیروز شمار اعصابی کردیم. اگر نیامدن شما به دیدن ویدئو، به علت نداشتن پول قطار است، ما اتوبوس تهیه کرده ایم که شمارا از درخانه تان بر می‌دارد و شب به خانه تان می‌رساند. برادر، ... فردا برای تعیین قرار قطعی به خانه شما خواهد آمد."

فردا که زنگ زدند، می‌دانست که چه کسی پشت در است. این بود که آماده برای مقابله، به پشت در رفت. در راه تون باز نگردید بود که همان جوان مودب پیروزی را دید. و قبل از اینکه فرصت دفاع پیدا کند، جوان شروع کرد:

- ما ترتیبی داده ایم که اولاً برای مشغول کردن شما، در اتوبوس قبلم نشانان خواهیم داد و شما را شاهار تان راه می‌دهیم. بنابراین روز شنبه ساعت ۱۱ صبح همینجا با اتوبوس منتظر تان هستیم.

جوان، با تمام شدن حرف هایش می‌خواست برود که "مارگزیده" از در بیرون آمد، موهای خودش را چنگ زد، دوباره زشتی سر خودش و داد زد:

- بدبخت کردین، بیچاره ام کردین، پدرم در آوریدین، مگه شما انسانیت سرتون نمیشه؟ مگه شما ...

جوان، که دید "مارگزیده" دارد بدجوری خودش را می‌زند و ادو قال راه انداخته است، آرام گفت: - چرا همچی می‌کنین؟ آگه میل ندا این بیابن جلسه ویدئو، بگین میل ندا این، این که دیگه عصبانی شدن نداره!

ع. آشوبگر

## نفر سوم

ساو اما در تعقیب یک محارب بود. طبق معمول پلیس در جهان، سه عکس، یکی از روبرو، یکی نیم رخ راست و یکی نیم رخ چپ را در اختیار پاسداران گذاشتند.

دو روز بعد، این گزارش رسید: "نفر سمت راست و نفر وسط را دستگیر کردیم. نفر سمت چپ هنوز دستگیر نشده است."

ریگان - هم پیمانان، به پیش ...

## برای رفع سرگرمی!

## جدول آهنگر

۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱

۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۳	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۴	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۵	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۶	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۷	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۸	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۹	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
۱۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱

این اسم کوچک آقای رجوی / ام کوچک خانم ایران / ۲ - چیزهای قیمتی که "مرکبات" هم هست - ۳ - مال شده ای ها از همه بزرگتر است ولی بعضی های دیگر هم دارند چهار اسبه می‌تازند که به آنها برسند. / به گفته ملکوتی: "این اصلاً نگفته اند - آخوند ها ضمن مخالفت با این مدعی داشتند هم هستند / خیلی ها در راه انقلاب جان دادند تا معدودی، کلاهی از این نیششان شود - نیمه دیگر "نیمه دیگر" / نیمه فلان / نیمه دیگر نیمه دیگر "نیمه دیگر".

۱ - باید هم اینجوری باشد تا بتواند قدرتمندترین آخوند - رژیم خمینی بنود و همچنان زنده بماند و راست راه برود. / ۲ - سیاب بازی خمینی - برای بچه های حزب الله / شکل جامعه طبقاتی و برخی از سازمان های سیاسی مدعی جامعه بی طبقه - ۳ - دوست حلق نیست، غمخوار الاغ است در حمام خودشان می‌کنند و در بازار و خیابان و سرگردنه، درد آن - ۴ - شیرین زلزله زده - ۵ - بلك برگشته / عدا "فارسی شد" - ۶ - مجلسی برای خوردن خون ظلم صادر کردن آیه عذاب

چماقی: ۱ - میلیون راست عاشق خاکش هستند و میلیون چپ عاشق مردمش. ۲ - در اصل، جعفر طیار اولین خلیبان اسلام بود که در هنگام پیرواز، سرش را از دست داد / نایبانی چلاق ۳ - خدای انار و گوجه قرنگی / مال آخوند در آدم کشاست و مال توده ای در پیروشی / فرمان دنده عقب ۴ - حجاب شمیر / هم مال الاغ است و هم در ساختمان به کار می‌آید - از آن طرف که بخوانید، بسم الله فسرار می‌کند / نام خانوادگی گریه مسرور داستان پینوکیو - ۶ - جانور بیجان / عشق بازی بدون اجازه ۷ - آخوند - ۷ - راه بی سر انجام / بی مقدمه و بیکسو، درست همان جوری که قرار است مجاهدین قیام عمر می‌را عملی کنند - ۸ - بهشتی که خمینی

حل جدول شماره پیش



### آهنگ و خوانندگان

وقت یکبار، در چنین ستونی، سر بردل را با زمی کردیم و آهنگر خوانان را با ذکر مصیبت های خود خون جگر می کردیم، این دفعه، ما جا عوض کرده ایم و می خواهم برای اولین بار در عمر آهنگر، در دلدل های خوانندگان را در را بگذریم با آهنگر.

این در دلدلها را ما خواننده ایم و بر این دسته بندی کرده ایم و خلاصه و حرف حساب آنهارا آورده ایم و در این ستون به اطلاع آهنگر با شی می رسد (چون شما خودتان از آنچه نوشته اید خبردارید و نیازی به دوباره خواندن آن ندارید). ما اگر بزرگواریم که چرا برای اطلاع آهنگر با شی در این صفحه، آهنگر را آشنال می کنیم، خواهیم گفت: لازم است، با بدجا پیش کرده آهنگر با شی نشو اندک بویده که به او نگفته ایم). در دلدل های شما به ترتیب اهمیت اینهاست:

- ۱- ما مردم از دست این بی-نظمی آهنگر، هر چه هم که داد و فریاد می کنیم، می گوئید "مشکلات داشتیم، پول ندا شتیم، ماشین تحریر مسان ناقص بود...". با هم دلشان می سوزد و با این زندگی سختی که در غربت داریم، پولی روی هم می گذاریم و با اولین پست می فرستیم. ولی برای این کمک، می بینیم شما ره بعدی آهنگر دیروز در آمد، با لآخره حرف حساب آهنگر با شی چیست؟
- ۲- رک و پوست کنده، ما اگر بی خود استیم مطالب بلند و جدی (بسیا شنبه جدی) بخوانیم، می فرستیم سراغ ما، اما ما هم از فصلنامه ها و کتابخانه ها ما را و نمی آید سراغ آهنگر، شما با چاپ کردن مطالب بلند و جوی جدی، می مواهید ما را بتا را نید؟ ما شکرش را می!
- ۳- شما می ویژگی آهنگر به نوع سنگین و عمیق شوخی ها پیش است، اما آخیرا تعدادی جوک مستهجن یا سبک و یا بر خورنده به مردم برخی از نقاط ایران در آن چاپ می شود. با این کارتان، به کجا می خواهی بروید؟ ما را زودتر خبر کنید.
- ۴- گناه ما آوا رگان و بناهند... کان آهنگر با شی در جا های دیگر دنیا چیست که آهنگر در انگلیس منتشر می شود؟ چرا در باره مسائل و اخبار محلی انگلیس مطلب می نویسید و اینها چه به جایی دیگر هیچ چیزی نمی نویسد؟
- ۵- آهنگر ایران، بخش بزرگی از مطالب این مال خوانندگان بود، بخصوص مطالب صفحه "زبانهای وطن"، حال چرا اینطور نیست؟
- ۶- تا بیع است که آهنگر به یک گروه سیاسی خاصی وابسته است و دیگر آن آهنگر مستقل سابق نیست. چرا؟
- ۷- جز اینها که گفتیم، عیب دیگری ندارید. دستتان درد نکند. وقتی که مطلب ما را را برای حاب فرستادیم، به همینجا ختم می شد.

اما وقتی که رفتیم تا ببینیم که وضعیت آهنگر با شی تصحیح کنیم، دیدیم آهنگر با شی اینها را هم پیش ما فه کرده است:

- ۱- آخیرا غلطهای آهنگر زیاد شده و گویا سردبیر، آن را با ستونی به نام "غلطهای زیبا دی" که در زمان شاه خائن در کیهان داشت عوضی گرفته است.
- ۲- (خواهندگان آهنگر در ایالتها) روزنا مه به ما دیر می رسد، مثلاً آخیرا شما ره ۵۴ رسیده که ما ل ماه شهر پورا است. این چه جزو روزنا مه فرستادن است؟
- ۳- این کتابها و نشریاتی که در صفحه ۱۱ تبلیغ می معرفی می-کنید که می بسپا ربی رزش هستند و گاهای ز نظر سیاسی حتی با خط و مشی روزنا مه، خودتان جور نمی آید. با دلتان با شکر شما با معرفی یا تبلیغ این نشریات، آنها را برای خواننده تان موجه می کنید و بعد که خواننده تان، خیال می کنند شما با آنها هم سلیقه با هم عقیده آید.
- ۴- موزعین و بخش کنندگان آهنگر در بسیاری از کشورها تا آنجا که ما می دانیم، هواداران سچفخا هستند. این آیا معنا یش و بسگی آهنگر به آنها نیست؟ (این ایراد ششم ما هم بود، ولی اینجا برایتان با زش کردیم).
- ۵- گاهی شعر تان بیشتر از شعر است و این برای ما که اهل شعر هستیم از جا ذبیت روزنا مه می کاهد.
- ۶- با توجه به عیبهای ما، خود ما نیم و غریبه ای در اینجا نیستیم، هیچ حستی هم می ماند که با بت آن از شما شکر کنیم؟
- ۷- بعد، خود آهنگر با شی، با یک خط دیگر جواب داده بود: صدای درد دل شما را شنیدم! این عیبها نی که ردیف کرده بودید، همه اش تقصیر من نیست، بعضی ها یش تقصیر سیستم است! بعضی ها یش تقصیر نویسندگان آهنگر است و بقیه اش تقصیر خوانندگان آهنگر. بنا بر این من غیر مسئول و بی گنا هم و ضمانت قول می دهم که تمام عیبها را هر چه زودتر رفع کنم. البته جوابتان هم این است:
- ۱- خوشبختانه بی نظمی هایمان را در منظم می شود چون کجک شما برای خرید ماشین تحریر، تا کنون به ۶۳۰ پوند رسیده است و یک زور دیگر که بز نیم ممکن است به رقم ۸۰۰ پوند مورد دنیا زبرد.
- ۲- نویسندگان آهنگر این بار خیلی جدی قول دادند که مطالبشان بیشتر شوخی با شد و کمتر بلند.
- ۳- با اینکه در این مورد، شما زبانه دهنده به خشاش می گذارید و آش به این شوری هم نبوده است، قول مردانه (و نیز زنا نه) می دهم که همان بگذرد و هم سو تنها هم ایجا د نکنیم.
- ۴- گناه شما اینست که خیال می کنید با خریدن یک مک مالسی و تشویق دوستان به اشتراک، دیگر کاری نما نده است و آهنگر درست شده. جزو آهنگر که در ایران بودید مطلب می فرستادید، ولی حال آنمی فرستید؟ خودتان را قابل نمی دانید یا ما را؟ در هر دو مورد، اشتباه می کنید. مطلب بفرستید.
- ۵- عیناً ما را جعه به جواب ۴.
- ۶- آهنگر، همچنان یک نشریه چپ مستقل است و به هیچ گروهی از جمله "چپ مستقل"، "وا بستگی ندارد" یا ما کارگزاران آن هر کدام

عقا ید، و احتمالاً "وا بستگی گروهی ویژه" خود را دارند. کمک مالی و فنی هیچ گروه چپ را هم رد نمی کند و اگر همه هواداران گروه های چپ به آهنگر کمک نمی کنند، تقصیر ما (یا آنها که صمیمانه به کمک ما آمده اند) نیست.

۷- بد سوال منحوس ۱۲ مراجعه شود!

۸- حرف حسابی جواب ندارند. از شما و از نویسندگان مطالبی که "غلطهای زیبا دی" داشت پسوزش می خواهم.

۹- تقصیر پست ایالتها است. شما نشریه دیگری سراغ دارید که زود به ایالتها برسد؟ یا راهی برای زود رسیدن می شناسید؟

۱۰- یعنی می خواهم هدایتان تنها منبع درآمد آهنگر را هم (که شماره ای سی-چهل پوند بیشتر نیست) از ما بگیرد؟ مگر آهنگر در هیچ جای دنیا به مطالب پاروش روزنامه بستگی دارد؟ (منظور آهنگر عادی است).

بنابر این، آنچه در صفحه کتاب آهنگر "چاپ می شود یا آهنگر" است، یا با بت همکاری شما در آن نشریه یا کتاب با آهنگر، متقابلاً برای نشریه شان تبلیغ می شود، و با نشر کتاب با نشریه خود را برای ما فرستاد و ما به عنوان یک حرکت دموکراتیک، وصول آن را با ذکر نام نشریه و نام شران اعلام کرده ایم. ضمناً در هیچیک از موارد بالا، ما نخواهیم که در باره کتاب و نشریه اعلام شده، اطلاعات بیشتری برای شما بنویسیم و یا اصل آن را برایتان بفرستیم. راستش ما وقتی برای این کار را نداریم.

۱۱- یک دفعه که گفتید و منظم در بخش ۶ جواب دادم.

۱۲- خوب، کاری ندارم، برای ما نشریه بیشتر بفرستید. می بینید مسائل چقدر ساده حل می شود؟

۱۳- خیلی ممنون، شرمندانه فرمودید.

۱۴- (نداشتم؟ فرض می کنیم که دا ستید) بعضی ها بتان هم هستند که هم از مطالب بلند و جدی آهنگر خوششان می آید، هم بی نظمی آهنگر را بهتر از نظمیش می بینند، هم مطلب برای ما می فرستند، هم سخت اعتقاد دارند که آهنگر مستقل است و با پدحتی آهنگرهای تجار تری هم داشته باشند تا خرج کم تر شود و در نهایت، از نشریه دست خواننده برسد. و با لآخره، معتقدند که آهنگر هیچ عیبی ندارد! ولی ما چون از تعریف خوشمان نمی آید، حرفهای آنها را چاپ نکردیم!

نامدهای شما

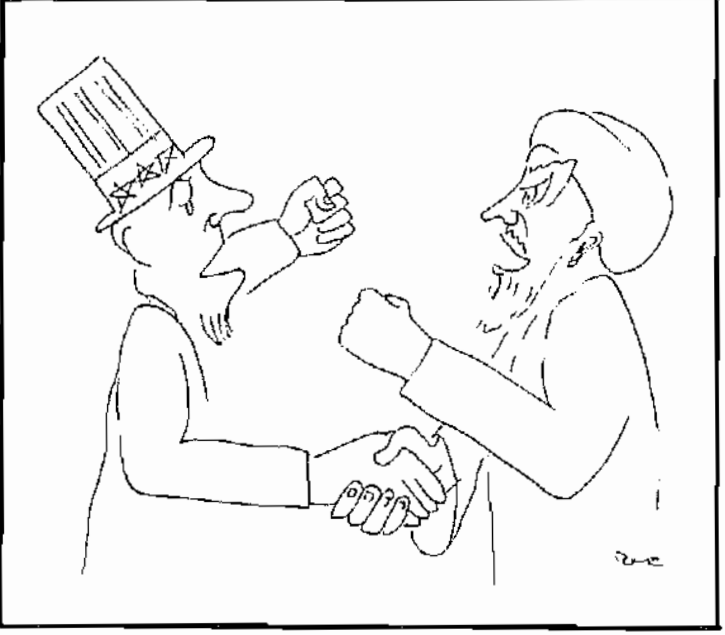
فرانسه: ظاهر - به جون خودت نباشه، به جون مرشد، آدرش تو را هم منظور که خواسته بودی رقم زد. حالا کجای کار خرابه نمیدونم.

هلند: M.R. - عین جمله ای را که تری نامه نوشتی، عیناً و است ت نکرار می کنیم: "۰۰۰ پول کتابها را که سیلخ ۶۰ الی ۷۰ فلورن هلند بود در بیافت کرده ام بوسیله نامه و پاکت و بوسیله پست" خب دوست عزیز، چی می خواهی بگویی؟ چون نه تنها من سر نمی فرستادم، بلکه مرشد هم سر در نمی آورد. ایندفعه ترجمه ش برامون بفرست.

فرانکفورت: مالک - متأسفانه ما به علت دست نهما بودن، امکانی برای کمک چاپ و انتشار کتاب شما نداریم. با انتشارات نوید تمان بگیرید، ممکن است بتو اشک کمک کنند.

لندن: بچه ویدیو - "معجزه تازه" رهبر "متأسفانه قابل چاپ نیست. به عقیده بنده شرمنده، تو به نشره منظور توبه نشر نویسی، هیچ عیبی نداره که آدم نخونه شعر بگه. مثلاً یکیش خود من، عوض نشر می نویسم. کردستان: به پیشمرگه. از ت خیلی ممنونیم که زحمت کشیدی و مطلب فرستادی، اما غالب شوخی های که نوشته بودی، بیشتر از این در آهنگر چاپ شده بوده. در مورد شعرهای دیگران هم فقط وقتی اون چاپ می کنیم که هم معلوم باشه مال کیه، و هم قبلاً چاپ شده باشه.

استانبول: خندان پسر - کار بکارت ارسال می رسد. آگه می خواهی کارت چاپ بشه، اولاً روکا غذای بی خط



### کاسه حلوا

شیخنا! آمد شب آدینه، بر خیز و وضو کن خود عیار را سا تر لباده، مدجا رفوکن کرد گیری کن به بال پیرهن، نعلین ها را مهبط منندیل ایض، کله همچون کدوکن ما در آقا رجب را خود مرخص ساز از مشب شرمی آخرشینخا از آیه لاتفسل و کن شاه فرما با سرانگشتان خود، ریش حنا ش بعد از آن، پرتاب در هر گام مقداری خدوکن با گلوی خشک چون گوشتی سلام خلق پاسخ؟ تا زه لبهای کلفت از جرحه ای "آب سیو" کن حایل جسم وزین فرما معای خیزران را بعد از مخرج دا، با صد ادا، لم تنته و کن النرض چون شیر غران از در منزل بیرون آ همچو شاخ خبیذ لوزان جمله اعفای عدوکن با وقاری بر ترا زکوه احد، تسبیح گویان چون خرگمشته خود را راهی بازار و کدوکن کرز من پرسی، مگبیرا زکس سراغ سورگه را یاری از خود بگیر و اندر کوجه هاجون گریه بوکن در میان خانه ها، هر خانه دیدی در گشا ده بی تامل شیخنا از جان و دل آهنگ او کن بعدیا الله و بسما الله باها را درون نه دل قوی هر لحظه از فرموده لاتقتن و کن سفره چون گسترده شد دیگر تامل نیست طبر دست تا مرفق درون کاسه حلوا فروکن کردنداری اشها بر قیمه و مرغ و فسنجان حمله بفرستجان نرشی و مسما ی کدوکن چونکه خالی گشت سینی ها و آکندی شکم را بعد با حسرت نگاه گرم بردیس لبوکن اندر این سرما و یخبندان بی پیرز مستان بادی از خربوزه و انگور و کیلاس و هلوکن سفره را چونا نکه بر چیدند، با الله گویان با مشقت خیز از جاوبه سوی خانه روکن گر که از فرط شکم دردت نگیرد خواب امشب خوبش را در گرم با تسبیح و با او راهوکن آد میت را عجب تکمیل کردی، با رک الله بعد از این تقلید از بوزینه و خرس و تدا کن "شیخ شلوک"

۱- تدو و بروزن کدو، سوک را گویند.

بکش، شایب با قلم سیاه.

تهران: ماهی - شوخی های که واسه مافرستادی رسید، باز م بفرست. به بقیه هم بگو بفرستند.

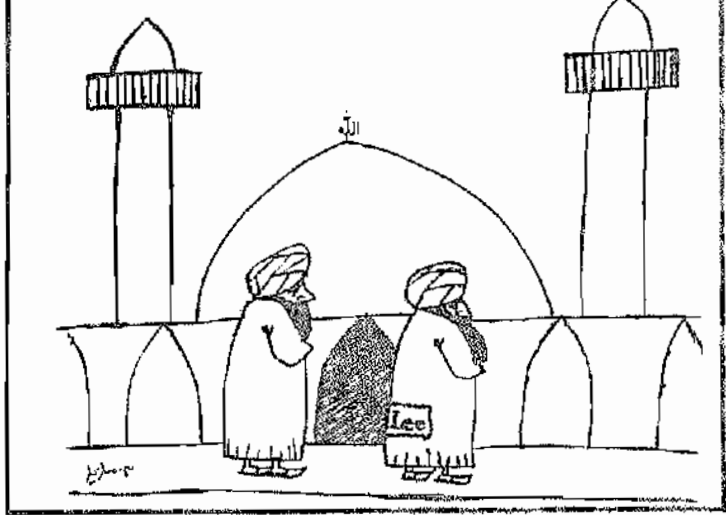
بوشهر: نرال، ج. ر. ج. - "چیز" هایت رسید. داداش، این "چیز" هار ایک جزوی بگور که ماهم یک "چیزی" از آن بفهمیم. آدمی که اینقدر بی ادب و است، حیفاست شعرش اینقدر ثقیل باشد.

بولیاتی لقریونج ساله بودو در کوجه های همدان بازی می کرد که به پسر کوچک دیگری بر خورد و آزاو پرسید:

- چند سالته؟  
 بچه گفت - نمیدونم.  
 پرسید - اشعه موی زنا هیچ نا را هفت بیگنه؟  
 گفت - نه.  
 گفت - پس چا رسالته.

شاعر "لا شرقیه" لا غریبه " یعنی چی؟  
 - یعنی "یه لا شرقیه، یه لا غریبه".

شاعر یک توده ای بر روی دیوار: "خدا را شکر که من ما تریالیستم"



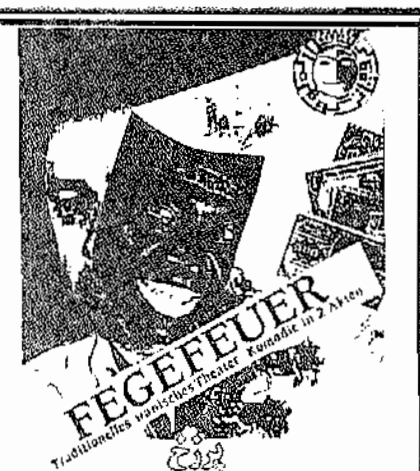
کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

الفبا
به همت: غلامحسین ساعدی
تکفروشی: فرانک، پیوند

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه



انتشارات شما منتشر کرده است:
مقاله از ما رکن وانگلس در باره ایران ۱ پوند
ماهنامه ادبی-سیاسی "متوجه ما" (شماره ۲) ۱/۵ پوند



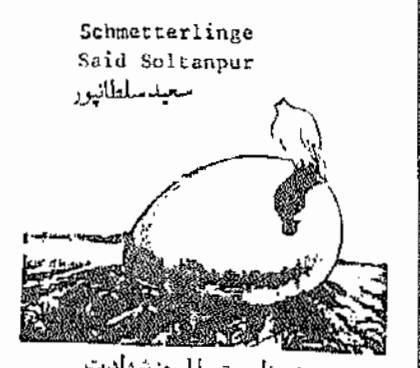
شما بیش سیاه بازی
نویسنده و کارگردان: مسعود رحمانا
فروش بلیت در رستورانهای ایرانی
تلفن: وین - ۴۶ ۴۶ ۲۶

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

انتشارات دیگران، فروش به وسیله آشنایی:
اسلامشناسی/علی میرفطروس/با انقافات جدید ۲ پوند



به مناسبت سالروز شهادت
فدائی خلق سعید سلطانپور
کمیته سلطانی سیوری-ترین با همکاری
گروه مترقی "پروانه ها" ترانه سرودی
به زبان آلمانی به صورت مجله منتشر
کرده است. بهای هر نسخه معادل
۴ شیلینگ آلمانی. شما نمی بستی:

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

قطعنامه ها و تصمیمات حزب کار و ترسو سیال دموکرات
روسیه
تا ریخ و آتانی طیفاتی/کشورک لوتاج ۵ پوند
دشمن در دیس/احمد تاملو ۱ پوند

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

مقولاتی از فلسفه به زبان ساده/دکتر رحیم مرادی ۲ پوند
برو آزا به خاطر سیاسی/ریزی کا زینسکی ۳/۵ پوند

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

مقدمه ای بر جامعه شناسی و فلسفه/فریدون شایان ۲ پوند
مقدمه ای بر سیر فلسفه در عصر نوزاد/یوروشنگری
و سوگولوف ۱/۵ پوند

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

تیم افسران خراسان/ابوالحسن تقریبانی/ ۲ پوند
اسناد تاریخی جنبش کارگری/۱۹۰۰/۱۹ پوند
کتاب جمعه ما/شماره های ۱ و ۵/هر شماره ۳ پوند

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

برای دریافت کتابهای بالا مبلغ کتاب را علاوه
۲۰٪ هزینه پست (برای اروپا) و ۵۰٪ هزینه پست هوایی
(برای خارج اروپا) بپایانید. برای آمریکا و کانادا
و سایر نقاط آمریکا هزینه پست هوایی به شما نمی آشنایی
بفرستید تا کتاب مورد نیاز شما برایتان ارسال
گردد. شما نمی آشنایی:
AHANGAR,
C/O BOOK MARKS,
265 SEVEN SISTERS ROAD, LONDON, N4, ENGLAND

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه

کتابخانه آشنایی
انتشار: ۱۳۳۴
مجله ماهانه



هیچی، آنگه خلی دلمون واسه میوه لک زده، باید بریم تو باغ. - اون که سخته، بطوره بریم از تو خونه همسایه، یا تیرگمون سنگ به میوه برنیم شاید بیفته. - آره، به ترطی که همسایه قبلا بلنگنه که "آشایک". - اون که نمیشه مرشد، بالاخره وختن همسایه اجاره میده که از تو خونه ش تیرگمون درکنیم، خلی واسه که میخواد درخوردن میوه هم با ما شریک بشه. - خبه منظور؟ - منظور این که این فکر هم فکرنشه، آدم که حق نداره ارکیسه خلیفه بخته و مال مردم ابرو نو از قبل به همسایه بیش فروش کرده باشه. - خبه، پی جیکار باید کرد؟ - به نظرم، اگه تراره کاری

بشه، باید به وسیله باغون های داخل باغ، که عمریه میوه پرورش میدن همیشه هم از میوه محرومن. صورت بگیره، اونم با خبره هاشن که از ابرون میاد، داره شکل میگیره. - ساریکلا بچه مرشد، حالاداری هیای تو باغ!

- مرشد سلام! - سلام روزگار، حالا چه وقت سلام کردی؟ آدم وسط صحت سلام میکنه؟ - این به سلام نکردن اولم در، اما میخوام استم بپرسم که خرغیلات مطبوعات رژیم راجع به دکتر سعدی رادیدی؟ - آره دیدم، نظرت چه؟ - نظرم اینه که میخوام استم ببینم نظرتو بچیه. - نظرم اینه که استم ویسلی رژیم ریخته و به همین جهت بسیاری از مردمی که تاجدوختن، بیشتر رژیم پادشاهان هار رژیم، به نظرات غلبی علیه اون دست نمیزدن، بدون هیچ ترس، چندین هزار نفرشون در مجلس یادبود نشسته تون شرکت

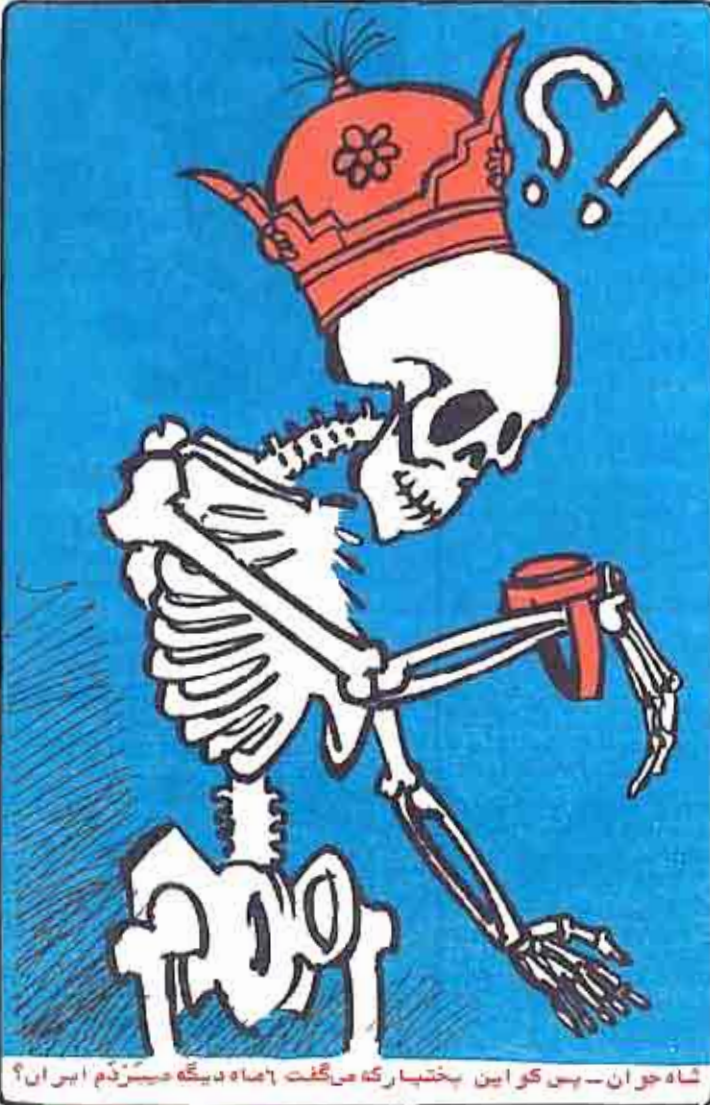
### اندر باب جهل و نادانی

خری گفت یا صاحب خویشتن مرا تا به کی باید آزار تو مرا جان به لب آمد از تنج کار به یاد آیدم روزگار شباب را ملک و تقدینه بیار داشت به آخر مرابود نقل و نبات به گردن مرا بخش "الله" بود گمان بردم آن مرد نیکو سر ولی چون زمانه به معوم فرود به پنجاه دینارم آنجا فروخت چو دیدم که آن مرد عالیجناب سراحمام هم گردش روزگار نباید به تقریر و نطق و بیان نه در مظل آب و نه در توبه گناه به پشتم نهی بارهای گران دهشت نکایت به یزدان برم ولی یاره ای نیست درد مرا چشای تو، دود مرا چاره نیست بودم که تو مایه سادیم مگر ساجه گفت آن خداوند خرا، که تا هست جتم تو سر آسمان فرون گردنت بارهای گران شکایت، خران سوی یزدان برسد علاجی کن ای مرکه آدم شوی ولی تازمانی که تو خود خری چه حاصل زمرک من، ای زره خرا؟ خران گر بماند سر در چیمان بر روی برادر! تو خود خرمی باشی موم ثالث محرم الحرام هست و خمس ماله و الف شیخ شلرک - سوذوع!

که: "ای مرد بدکار یاره سخن! کشیدن به جان، محنت بار تو؟ که شکست پشت من ارتقل بار مرا صاحبی بود، عالیجناب ز ایریشم خام، دستار داشت به مظل انثرون شیرو آب حیات... جلم بهتر از سمنده شاه بود مرابود بهتر ز قام و پندر به بازار شهرم فرستاد زود مرادل ازین بی وفا خلی سوخت؛ پی سوذود داده بود آنجا جواب! کشانیدمارا به گوی تو کار جهای توام، برتن ناتوان سرای دلم پر ز اندوه و آه نه ترس از خدا، نه امام رسان غم دل به نزد امامان بستم نه درعای این روی زرد مرا چومیری، مرا اول زندگی ست که در مردن تست آزادیم."

کردن وفاتحه رژیم را خوندن. - این چه ربطی به مرغرفسات چاب شده در مطبوعات رژیم داره؟ - ربطی اینه که رژیم رودت خورد، چون خیال نمیکرد اون همه آدم به مجلس یادبود بیان، حالا ظاهرا مقامات امنیتی به روزنامه های رژیم فشار آوردن که خبران بافات کنن و به همه نمایندگان فرهنگ و ادبیات سلکت فحش بدن تا دیگه کسی به دنبال این جور چیزا نره. - مرشد، این فحاشی مطبوعات رژیم، منوبه یاد آدمهای فحاشی میسنداره که وختی کنک میخورن و زورن به طرف نمیره، شروع به فحش دادن میکنن. - هاباریکلا، تازه فحش یک جور ادبیه، بتا بر این واسه رد کردن هنر و ادب، بهترین سر خورد فحاشیه، بد از اونقدر فحش بلرکه دهشتون کف کنه.

- مرشد جان. - جان مرشد جان. - نسیدم که بعد شکر آب شدن میونه سوریه بار رژیم، حالا نوبت لبیبی شده و چیزی نمونده که میوسه اونم بار رژیم بهم بخوره. - مگه نشیدی؟ از قدیم گفتن: "تا پول داری رفیقتم... تریبون بسدگیتتم... تا وختی که رژیم پول باد آورده محصول فروش نختارزون داشت، همه ایستار میشن بودن و هر غلظن میگرد تا میشن میگردن، حالا که وضع وخیم شده و نارفاستحکم مرتب داره بالا میره، ایسا، همه به دلیل نبودن وجوه، و هم واسه اینکه بعد از سرنگونی رژیم، از ما طلبکارین، دارن یکی یکی ازش کناره میگیرن. - ولی مرشد، رفقای روس هنوز از رژیم حمایت میکنن. - لایقیده اونانقول آزادی سران حزب سوذودتون، داده شده. - پس وای به حال مردم، چون از این به بعد، کسانوری با سابقه زندان در رژیم وابسته خمینی به میدان میاد. - بچه مرشد، مظلوم عیته سوذو خروا بی، سوذو ایامد تبه که به میدون او مدن و چتون هم سفت و سخت دم از مبارزه بار رژیم خمینی میزنن که انگار ما سوذویم تا دو سال پیش "همراه امام" سوذویم و وانش به هر جور حاسوس و شناق افکندست میزدیم. - خبه، مرشد، لایق توبه کرده ان، اون که آره، الان هم مدتی به سر اشتون جزو "تو امین هستن" - حق پدرشوار بیست نجات بده که چراغ امروز ما رو روشن کنه تا پول ما شین تحریر تکمیل بشه!



شاه جوان - پس کو این بختبار که میگفت ۶ ماهه دیگه میزدیم ایران؟

**AHANGAR**  
ماهانماه طنز آمیز، چاب لندن سردیسو: منوچهر محموبی کار بگاتو ریست: الف، سام مدیر داخلی: امین خندان  
PERSIAN HUMOROUS MONTHLY PUBLISHED BY: SHOMA PUBLICATIONS EDITOR: M. MAHJOODI CARTOONIST: A. SAM ADMINISTRATOR: A. AMIN PUBLISHED IN LONDON  
اشتراک سالانه برمهاسا: ۲ یوند اروپا: ۹ یوند امریکا و کانادا: ۱۸ دلار دیگر جاها: ۱۶ یوند  
سرای اشتراک آهنگر در امریکا و کانادا، با نشانی: AHANGAR 2265 WESTWOOD BLV 256, Ca. 90064, U.S.A.  
وسوای اشتراک در دیگر جاها با نشانی ذکر شده در بایشین همین ستون تماس بگیرید. آهنگر، نسایا برای متقاضی ارسال خواهد شد که، همراه با تمامی خود، وجه اشتراک سالانه را، به صورت وجه سفدیا چک یا ماسی او در بریا حواله بستی، به یوندا انگلیس ویا وجه را به چک کشور های اروپا، یا دلار! امریکا وکانادا (معادل مبلغ ذکر شده به یوندا انگلیس) تمبیه کرده باشد.  
نشانی بستی ما برای مگا تسه، اشتراک و (مهم تر از همه!) کمک مالی، چنین است:  
AHANGAR, C/O BOOKMARKS, 265 SEVEN SISTERS ROAD, LONDON N4, ENGLAND, U.K.

**آدم کم حوصله**  
آخر زمستان گذشته، "دختسار" به طرفداری از رهمودها و مردم هاشد ادب. او رهمودهاش یکی پس بود که طرفدارانش پولهای خود را از ساجها بکنند بیرون، وعده اش هم اس بود که ش ماه بعد، خسیرا سرگورن میکند. حالا، که سردیک یک سال از آن تاریخ مرگدرد، یکی از کسانی که به اسد بیرون سخسار، پولش را ارسانک های امریکایی فروخته شده بوده، به ما نوشته اس: "سردیک یک سال است که من سچاره، سوذو میلون دلار بولم راه دستور آقای سخسار از سانک در آورده ام و علاوه بر آنکه تو، این امریکایی با اس کلر گرفتاری و لر سوذو ام، خورسان سوذو فرماتند که از بار سال سا حالا جقه، بفرز عدم الفسخ "باست محروم بودن او سببه بدش وارنده اسه حالا اس عور سراچه کسی جرمان میکند؟ ما اس سوال را با دختر آقای سخسار در میان گذاشیم و خواب نسیدم که: - این آقای اول کم حوصله هستند و خیال میکنند که منظور ما از تس ماه واقعا "سماه استخاسا" ما منظورمان این بود که پولهایشان را از سانکهای ایران بکنند بیرون که آخوند ها ورشکست شوند، نه که به "دوست عزیز" ما خسارت وارد نمایند.

**مبادا!**  
کاش که این روزگار تیره سر آید مهر چها نگیر انقلاب بر آید لیک، مبادا آنکه باز، همچو گذشته دیو جوی بیرون رود، دوباره در آید!



REGISTERED AT THE POST OFFICE AS A NEWSPAPER